



برای ایران همسر نوشت

مجموعه یادداشت های حجت الاسلام وحید حاجی آقازاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برای ایران هم سرنوشت

مجموعه یادداشت های حجت الاسلام وحید حاجی آقازاده

فهرست

- ۶.....مقدمه یادداشت ها
- ۸.....یادداشت یکم: جهاد تبیین عملی
- ۱۲.....یادداشت دوم: فقه اولویت
- ۱۵.....یادداشت سوم: ریشه های ریخته
- ۱۸.....یادداشت چهارم: هندسه قرآنی نقد منصفانه
- ۲۱.....یادداشت پنجم: روش خنثی سازی شایعات
- ۲۳.....یادداشت ششم: خودارزیابی ایمانی
- ۲۵.....یادداشت هفتم: کالبد شکافی قدرت سرمایه اجتماعی
- ۲۸.....یادداشت هشتم: گذار از صبر منفعل
- ۳۱.....یادداشت نهم: معمار سیستم؛ نه مدیر سیستم
- ۳۴.....یادداشت دهم: ملت های موفق در شرایط بحران
- ۳۶.....یادداشت یازدهم: الزامات بصیرت ماندگار
- ۳۸.....یادداشت دوازدهم: الزامات بصیرت ماندگار (بخش دوم)
- ۴۰.....یادداشت سیزدهم: معماری اقناع
- ۴۳.....یادداشت چهاردهم: بازتولید ابزار اثرگذاری

- یادداشت پانزدهم: استاندارد سازی یک تکلیف واقعی ۴۷
- یادداشت شانزدهم: مسئله موروثی بودن رهبری ۴۹
- یادداشت هفدهم: معماری رو سفیدی ۵۲
- یادداشت هجدهم: معنای جدید بی غیرتی ۵۴
- یادداشت نوزدهم: پایان عصر حرف درمانی ۵۷
- یادداشت بیستم: اعتیاد به مقصریابی ۶۰
- یادداشت بیست و یکم: یتیم خانه سیاست ۶۳

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

امروز که شاهد جنگ تمام کفر با ایران عزیزمان هستیم تولید ادبیات دینی برای الهیات جنگ از مغفول های پررنگی بود که خودم را موظف دانستم با بضاعت محدودم بتوانم چندین یادداشت در این خصوص و از زوایای متفاوت را در جهت کمک به تولید و تثبیت گفتمان دینی تقدیم کنم . بماند که ماندگاری پایداری و ادبیات پایداری مردم در کف خیابان ها بیشتر از هر چیزی نیازمند نگاه دینی و تکلیف محور است در این مقوله، یکی از مظاهر غیرت دینی موثرتر برای حضور در میدان دفاع از مرزهای عقیده، اخوت و انسجام امت اسلامی توسط روحانیون و همه کنشگران دغدغه مند انقلاب عزیزمان است. این سلسله یادداشتها که پیش روی شماست؛ پاسخی است برآمده از یک درد مقدس و یک تکلیف شرعی عینی برای حفظ شیرازه ی جامعه ای که خون هزاران شهید، ضامن بقای آن بوده است. در کشاکش این نبرد همه جانبه، فرمول قطعی نجات در فقه حکومتی و سیره اهل بیت (علیهمالسلام) همواره بر این معادله استوار بوده است:

بصیرت راهبردی + خرد جمعی = حفظ اسلام و کیان امت
در چنین موضوعات هم؛ دقت حداکثری بر این بود که حملات رسانه های خبیث را رصد کنم که هر سمتی آتش شان را گسترده کردند سریعاً برای همان موضوع دست به قلم شدم تا در کنار بقیه اندیشمندان و دغدغه مندان غیوری که می نویسند؛ بتوانم ایفای نقش حداقلی داشته باشم.

لذا از شما وارثان درد و دغدغه، دعوت میشود این یادداشت ها را نه به عنوان اوراقی برای تورق روزمره، بلکه به چشم سند راهبردی عبور از فتنه ها و سوالات کف جامعه با دقتی مومنانه مطالعه کنید که امروز، حفظ

ایرانِ مقتدر و انسجامِ این خیمه، بالاترین فریضه‌ی ماست، و در عین حال خوشحال میشوم هرگونه نظر و پیشنهادتان را به شماره ۰۹۱۲۱۵۱۷۲۶۳ پیامک کنید .

لازم می دانم از زحمات برادران عزیزم آقایان امیررضا عادل، امیرمهدی ابراهیمی و محمد اجتنابی، در هیات مکتب الشهداء شهرستان خوی که در رسانه ای کردن این اثر کمک می کنند کمال تشکر را داشته باشم. و در پایان، این اثر را در نهایت خضوع و احترام به دلیرمردان امنیت ایران که به یمنِ غرور و صلابت دفاعی و مخصوصاً موشکی مان امروز تبدیل به کشوری پر عزت و اقتدار شده ایم.

وحید حاجی آقازاده
۲۲ فروردین ماه ۱۴۰۵

توجه: هر یادداشت درمورد موضوعی جداگانه است که در هر قسمت، موضوع یادداشت آورده شده است.

یادداشت یکم

جهاد تبیین عملی؛

عبور از سنگر کلمات به خط مقدم خدمت

در هندسه‌ی پیچیده‌ی نزاع‌های شناختی و در زمان‌های که جامعه دچار انسداد گفتمانی و تصلب شنیداری میشود، پافشاری بر اثبات حقانیت از درگاه مجادله‌های فرسایشی، یک نقض غرضی استراتژیک است. در اتمسفرهای ملتهب و فضاها‌ی دوقطبی، جهاد تبیین نیازمند یک تغییر فاز هوشمندانه و فوری از تولید گزاره‌های زبانی به خلق شواهد میدانی است. کنشگر تراز انقلاب و نیروی دغدغه‌مند اجتماعی، در چنین مقاطع حساسی، مرجعیت خود را نه در بحث‌های بیحاصل راهروها و پارکینگ‌های مجتمع‌های مسکونی، بلکه دقیقاً در لحظه‌ی نیاز مبرم همسایگان و از طریق اعمال قدرت نرم، نگاه پدران و ارائه‌ی خدمت بیقید و شرط تثبیت میکند. این یادداشت، کالبدشکافی معماری گذار از کلام به عمل در پرتو متون اصیل دینی است.

لنگرگاه قرآنی در گذار از کلام به عمل؛ دکترین تبدیل خصومت به ولایت در روانشناسی اجتماعی قرآن، راهبرد عبور از تنش‌ها و تبدیل تضادها به پیوندهای عمیق، با دقتی مهندسی گونه ترسیم شده است. آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی فصلت، به عنوان یک قاعده‌ی طلایی در مدیریت تعارضات، میفرماید:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ
وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت، ۳۴)

و هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی را به بهترین
شیوه دفع کن تا همان کس که گویی با تو بر سر دشمنی است، دوست و
خویش تو گردد.

این آیه‌ی شریفه، صراحتاً دستور میدهد که بدی، تندی و زاویه دار بودن
همسایه یا فامیل را باید با بهترین کنش عملی پاسخ داد و نه صرفاً با
واکنش های کلامی. نتیجه‌ی قطعی و تضمین شده‌ی قرآن در این معادله،
تبدیل یک دشمنِ سرسخت به یک حامیِ جانفدا و دوستِ گرم (ولی
حمیم) است. این فرآیند، در ادبیاتِ امروز، معادلِ فتحِ شناختی از مسیر
خدمتِ فیزیکی است.

در تکمیلِ این راهبرد، آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره با بیانِ قاعده‌ی
حُسنِ مطلقِ ارتباطی میفرماید:

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره، ۸۳)

با مردم به نیکی سخن بگویید.

مفسرانِ عمیقِ قرآن، واژه‌ی قول در این آیه را صرفاً به عملِ تکلم محدود
نمیدانند، بلکه آن را نمادِ هرگونه ابرازِ وجود و کنشِ ارتباطی در برابرِ
دیگران تفسیر میکنند. نکته‌ی فوقِ استراتژیکِ این آیه، استفاده از کلمه‌ی
فراگیرِ لِلنَّاسِ (مردم) به جای واژه‌ی محدودِ لِلْمُؤْمِنِينَ است. این انتخابِ
دقیقِ واژگانی اثبات میکند که کنشِ نیکو، خدمت‌رسانی و حسنِ خلقِ شما،
مطلقاً نباید مشروط به سطحِ ایمان، گرایشِ سیاسی، ظاهر و یا سبکِ
زندگی همسایه باشد.

پدافند کلامی و فاعلیت خیر؛ معماری امامت محلی

حضور در میدان عمل، نیازمند یک سیستم پدافندی هوشمند برای جلوگیری از تحریکِ عصبیت های کاذب است. قرآن کریم در آیه ۱۰۸ سوره ی مبارکه ی انعام، با ترسیم خطوط قرمز این پدافند کلامی میفرماید:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»

(انعام، ۱۰۸)

و معبودانی را که کافران به جای خدا میپرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد.

این آیه، اکیداً از ورود به مجادلاتی که مقدسات و باورهای بنیادین ما را در معرض توهین متقابل قرار میدهد، نهی میکند. بر اساس این منطق قرآنی، در یک مجتمع مسکونی ملتهب، هرگونه بحث سیاسی یا ایدئولوژیک که به جای اقناع، منجر به هتک حرمت ارزش ها توسط طرف مقابل شود، شرعاً مذموم و از نظر عقلی باطل است. در چنین بزنگاهی، کنشگر هوشمند باید فوراً از ساحت مجادله عقب نشینی کرده و به ساحت عمل مسالمت آمیز و خدمت رسانی شیفیت کند. خروجی این تغییر فاز، رسیدن به مقام رهبری اجتماعی در مقیاس خرد است که در آیه ۷۳ سوره ی مبارکه ی انبیاء متجلی میشود:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (انبیاء، ۷۳)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت میکردند، و انجام دادن کارهای نیک را به آنان وحی کردیم.

خداوند متعال در این آیه، شرط کلیدی پیشوایی و رهبری گروه‌های انسانی را تمرکز بر انجام کارهای نیک (فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) میدانند. بر این مبنا، یک مؤمن دغدغه‌مند و انقلابی، تنها زمانی به مقام امامت محلی و مرجعیت اجتماعی در میان فامیل یا محله‌ی خود دست می‌یابد که به موتور پیشران و تولیدکننده‌ی خیرات ملموس و خدمات عینی برای تمامی سکنه تبدیل شود.

دکترین رسانه‌ی بی‌صدا؛ یک روایت نقطه‌زن در میدان عمل

تجمیع تمامی این مفاهیم قرآنی در یک دستورالعمل جامع عملیاتی، در کلام نورانی امام صادق (علیه‌السلام) متبلور شده است. ایشان در روایتی که در گنجینه‌ی بحارالانوار ثبت شده، پایه‌های دکترین رسانه‌ی بی‌صدا را بنا مینهند:

«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنْتِكُمْ»

مردم را به غیر از زبانهایتان (با اعمالتان) دعوت کنید.

این روایت نقطه‌زن و استراتژیک، دقیقاً مانیفست و دستورالعمل قطعی برای عبور از سنگر کلمات است. امام (علیه‌السلام) به روشنی می‌فرماید که جامعه باید تلاش، کوشش، صداقت و خیررسانی شما را با چشم خود ببیند و لمس کند. در کوران بحران‌های روزمره، از قطعی‌سازی زیرساخت‌هایی چون برق و آب گرفته تا بروز ناامنی‌های محلی، حضور صامت اما پر قدرت، حمایتگر و گره‌گشای شما برای تأمین امنیت و آرامش مجتمع، کوبنده‌ترین، عمیق‌ترین و ماندگارترین دعوت به سمت مکتب و تفکر شماست. در این مسیر، عمل صالح شما، رساترین فریادی است که دیوارهای تصلب شناختی را فرو میریزد.

یادداشت دوم

فقه اولویت، برای این روزهای ایرانمان

در دانش جامعه شناسی بحران و مدیریت استراتژیک بحران، حفظ و تکریم خواص موثر در میدان، صرفاً یک فضیلت اخلاقی فردی تلقی نمیشود، بلکه مؤلفه ای حیاتی در بقای جمعی است. ما به یک فقه اولویت ها نیاز داریم، جایی که تحلیل رفتاری و ارزشگذاری اخلاقی افراد موقتاً به حالت تعلیق درآمده و تنها حفظ خیمه‌ی اجتماع به فریضه ای مطلق تبدیل میشود.

این منطق دقیق و سیستمی، با فاخرترین و دقیق‌ترین ادبیات در هندسه معرفتی قرآن کریم پایه گذاری شده است تا جوامع انسانی را از پرتگاه گسست های نسلی در زمان التهاب برهاند. البته که منظور نظر نویسنده، ضمایم و نتایج گزاره های قرآنی است و قطعاً در مقام مقایسه غیرمعصوم با معصوم نیستم.

نخستین اصل در این معماری بحران، لزوم پرهیز مطلق از مناقشه با ارکان اقتدار است که در آیه ۴۶ سوره مبارکه انفال با صراحت تمام قاعده گذاری شده است: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» که در اینجا تنازع با بزرگان و رهبران میدانی، مستقیماً عامل فشل (فلج شدن سیستمی) و از بین رفتن ریح (اقتدار و هیمنه جمعی) معرفی شده و استراتژی جایگزین آن، صبر و تاب آوری در برابر فرامین حضرات آل الله علیهم السلام و چشم پوشی از خطاها در غیر حضرات معصومین (ع) است که نقدها و نقصان های موثرهای امروز در صحنه را فعلاً نادیده بگیریم.

دومین گزاره راهبردی، پرهیز از پرخاشگری کلامی در برابر افراد مرجع جامعه است که در آیه دوم سوره مبارکه حجرات متجلی است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»

ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا میکنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمیدانید!

این آیه به زیبایی نشان میدهد که شکستن حرمت بزرگان و بلند کردن صدا بر آنان، به صورت کاملاً ناخودآگاه (وأنتم لا تشعرون) یکی از عوامل حبط و نابودی رنج ها و زحمات و دستاوردها میگردد.

سومین محور قرآنی در این الگو، لزوم رجوع به مخزن تجربیات با تجربه ها در شرایط غبارآلود بحران است، آنجا که در آیه هفتم سوره انبیاء میفرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

اهل ذکر در ادبیات جامعه شناختی بحران، همان خواص و استخوان خردکرده های نظام مان هستند که امروزه سنگربانی نظام عزیزترمان با این عزیزان است.

چهارمین آیه، پرده از یک استراتژی شگرف در اولویت سنجی بحران برمیدارد؛ در آیه ۹۴ سوره مبارکه طه، هنگامی که حضرت موسی با عصبانیت ناشی از بحران گوساله پرستی، ریش و سر برادر بزرگتر و جانشین خود حضرت هارون را میگیرد، هارون با لحنی سرشار از حکمت میگوید: «قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را، من ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه و جدایی انداختی و سفارش مرا [در حفظ وحدت بنی اسرائیل] رعایت نکردی..

این آیه به وضوح نشان میدهد که هارون، تحمل خطای موقت جامعه را بر ایجاد تفرقه و شکاف در ساختار اجتماعی ترجیح میدهد و ایشان میداند که تضعیف عمومی و تحقیرآمیز یک رکن مدیریتی در بحبوحه بحران، حتی اگر به حق باشد، اعتبار کل ساختار را برای همیشه مخدوش میسازد زیرا جامعه ای متفرق اساساً قابلیت اصلاح عقیدتی را نیز از دست خواهد داد و به جزیره های متخاصم تبدیل میشود. گاهی اوقات حفظ ظاهر انسجام و پرهیز از ایجاد تصویر یک جامعه تفرقه زده، از اصلاح یک خطای درونی ارزش راهبردی بالاتری دارد. در نهایت، هارون با درایت خود از یک تصفیه حساب داخلی که میتواندست به جنگی

تمام عیار میان موافقان و مخالفانش منجر شود اجتناب کرد تا انرژی متمرکز جامعه که باید صرف مقابله با بحران اصلی شود، در درگیری های فرسایشی درونی تحلیل نرود.

بیاییم با سینه ای فراخ، چشم بر نقص و نقدهایمان بر همه خدمتگزاران از طیف های مخالف فکری مان ببندیم حتی که صاحب رزومه ضعیف باشند تا چه برسد به خادمان جدی و پای کار مثل پزشکیان و قالیباف. روزهای سخت خواهد گذشت و آنگاه در روزگار آرامش، فرصت برای گفتگو خواهد بود، اما امروز، تنها یک مأموریت مقدس داریم؛ اتحاد مطلق، احترام بی قید و شرط به پرچمداران مان و تمرکز تمامعیار بر نجات و آرامش هم وطنانمان.

یادداشت سوم

ریشه های ریخته؛ کالبدشکافی مرگ سرمایه ی اجتماعی

حیات یک اجتماع، بیش از آنکه به استحکام بناها و فراوانی امکاناتش وابسته باشد، به کیفیت رشته های نامرئی اعتمادی گره خورده است که همچون یک سیستم گردش خون، حیات را در کالبد آن به جریان میاندازد؛ این همان چیزی است که امروز از آن به سرمایه ی اجتماعی تعبیر میشود. این سرمایه، نه در بانک ها که در قلب ها و باورهای مشترک یک قوم ذخیره میگردد و گران بهاترین دارایی آن است. با این مقدمه، میتوان فاجعه بارتترین نوع ورشکستگی یک جامعه را نه بحران اقتصادی، که خونریزی خاموش سرمایه ی اجتماعی دانست؛ فرآیندی که اغلب با یک جراحی به ظاهر اصلاحگرانه، یعنی حذف و تخریب شخصیت بزرگان میدان دار این روزهای ایران عزیزمان، آغاز میشود و به مرگ تدریجی کلیت اجتماع می انجامد. این نوشتار، نه در پی تقدیس افراد، که در پی کالبدشکافی این فرآیند مهلک بر اساس سنت های الهی حاکم بر جوامع است.

از تخریب شخص تا فروپاشی جایگاه

نقطه ی آغازین فاجعه، ساده انگاری و تقلیل مدیر نظام به یک فرد معمولی دارای خطا است. منتقدان آرمانخواه، با مشاهده ی یک خطا یا ضعف مدیریتی، شمشیر نقد را برمیکشد و با هدف اصلاح، شخصیت آن بزرگ را مخدوش می کنند. غافل از آنکه این اقدام، در همین شرایط جنگی حاکم و در لایه ی عمیقتر، صرفاً نقد یک فرد نیست، بلکه شکستن حرمت جایگاه است. قرآن کریم با ظرافتی بی بدیل به این قانون جامعه شناختی اشاره میکند آنجا که میفرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره/۱۹۱). در نگاه سطحی، قتل، جرمی بزرگتر از فتنه انگیزی است، اما

در تحلیل سیستمی، قتل یک جسم را از بین میبرد، حال آنکه فتنه، که مصداقِ اتمّ آن، ایجادِ بدبینی به ارکانِ جامعه در این روزهای بحران ایران عزیزمان است، اعتماد را که روحِ حیاتِ جمعی است، میکشد و با کشته شدنِ اعتماد و تکرار آن، ذهنِ جامعه به سرعت این گزاره را تعمیم میدهد: اگر معتمدین نظام مان در عرصه اجرایی یا قانون گذاری ما چنین است، پس وای به حالِ دیگران. اینجاست که دیگر نقد متوجه عملکرد یک فرد نیست، بلکه اعتماد به کلِ ساختار ترک برمیدارد و این اولین و مهلکترین دومینو است که سقوط میکند؛ چرا که جامعه از یک نقطه‌ی اتکالی مشترک برای اطمینان به اینکه مدیران فهیم و غیور دارند، محروم میشود.

جامعه‌ی ماسه ای و فلجِ سیستمی؛ تحققِ وعده‌ی وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ نتیجه‌ی نهایی این فرآیند، شکلگیری یک جامعه‌ی ماسه ای است؛ اجتماعی که ظاهراً متشکل از افرادِ بسیاری است، اما این افراد همچون دانه های شن، هیچ چسبندگی و انسجامی با یکدیگر ندارند و با کوچکترین بادی پراکنده میشوند. این دقیقاً همان هشدار است که در آیه ۴۶ سوره انفال به آن اشاره شده است: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ.» تنازع در اینجا صرفاً به معنای جنگ و درگیری فیزیکی نیست، بلکه ریشه‌ی آن در همان مناقشاتِ اعتبارزدا و تضعیفِ ارکان نظام است.

پیامدِ قطعی این تنازع، فَشَلْ به معنای فلج شدگی کاملِ سیستم و ناتوانی در هرگونه اقدامِ موثر، و ذهابِ ریح به معنای از دست رفتنِ قدرت، هیبت، آبرو و نیروی محرکه‌ی جمعی است. در چنین جامعه ای، مدیریت، سخت می شود و هزینه ترمیم چنین جامعه ای سرسام آور و گاهی ناممکن است، زیرا شما دیگر با یک خطایِ مدیریتی روبرو نیستید، بلکه با مرگِ باورِ به امکانِ کارِ جمعی مواجه اید؛ و این هزینه به مراتب سنگینتر از تحمل یا اصلاح شیوه نقد است.

یک داستانِ تکان دهنده از قرآن: چگونه تخریبِ یک مدیر، ارتشی را فلج کرد؟

شاید هیچ داستانی به اندازه ماجرای طالوت در سوره بقره، این فرآیندِ دومینو وار را به تصویر نکشد. بنی اسرائیل از پیامبرشان یک فرمانده

برای جهاد طلب میکنند. خداوند طالوت را برمیگزیند. اما اولین واکنش بخشی از خواص قوم چیست؟ تخریب شخصیت و ترور اعتبار او: «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ» (بقره/۲۴۷). آنها صلاحیت علمی و جسمی او را نادیده گرفته و با دو معیار اصالت خانوادگی و ثروت، مشروعیت او را زیر سوال میبرند. این اولین دومینو بود. ویروس شک و تردید در فرماندهی، در دل ارتش منتشر شد. پیامد این بی اعتمادی کجا خود را نشان داد؟ در اولین آزمون عملی. وقتی طالوت به سپاه، دستور ریاضت و نوشیدن آب از نهر را میدهد، اکثریت قاطع سپاه نافرمانی میکنند: «فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ» (بقره/۲۴۹). چرا؟ چون از ابتدا به حکمت و مشروعیت فرماندهی خود ایمان نداشتند. این دومینوی بی اعتمادی افقی بود که سربازان را نسبت به یکدیگر و نسبت به کل مأموریت سست کرد و در نهایت، وقتی همان عده‌ی قلیل باقیمانده با لشکر عظیم جالوت روبرو شدند، اکثریتشان دچار فلج سیستمی شدند و گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» (بقره/۲۴۹). ریح و هیبت جمعی آنها به کلی از بین رفته بود. ریشه‌ی این شکست بزرگ در میدان نبرد، نه در قدرت دشمن، که در بذری از تردید بود که خواص قوم در روز اول با تخریب اعتبار رهبرشان در دل جامعه کاشتند. آنها با کوبیدن بزرگ خود، پیش از رویارویی با دشمن، از درون شکست خورده بودند. این واقعیت تکانه‌دهنده به ما می آموزد که پرهیز از شکستن حرمت ارکان جامعه در این روزهای نظام، یک فضیلت اخلاقی صرف نیست، بلکه یک استراتژی حیاتی برای بقا است که حتی گاهی، حفظ یک ستون کج، از بیستون شدن کل سقف، عاقلانه تر است.

یادداشت چهارم

هندسه قرآنی نقدِ مُصلحانه در برابر ترورِ شخصیت

در منظومه فکری اسلام، جامعه یک کالبدِ واحد و زنده است که سلامت آن در گروی پیوستگی و هماهنگی اعضای آن تعریف میشود. اما حیاتِ این کالبد، با دو فرمانِ به ظاهر متضاد تضمین میگردد: از یک سو فریضه تواصی به حق که در آیه شریفه «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر/۳) به عنوان شرط خروج از خسرانِ جمعی معرفی شده و هر فردی را موظف به دیده بانی و اصلاحگری میکند، و از سوی دیگر، اصل راهبردی حفظِ وحدت که در آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳) به مثابه ریسمانِ نجاتِ الهی از سقوط در دره های هلاکت، قاعده گذاری شده است. هنرِ زیستِ مؤمنانه و کنشگری اجتماعی موثر، درکِ عمیقِ این دوگانه‌ی ظاهری و یافتنِ نقطه‌ی تعادلِ حکیمانه میانِ ضرورتِ نقد و حرمتِ وحدت است. امروز، جامعه ما بیش از آنکه از فقدانِ منتقد رنج ببرد، از فقدانِ معماریِ نقد آسیب میبیند؛ نقدهایی که نه به قصدِ جراحیِ یک غده، که با هیجانِ قطع یک عضو صورت میپذیرد و در نهایت، به تضعیفِ کلِ پیکره می انجامد. قرآن کریم و سیره معصومین (علیهم السلام) به جای ارائه یک پاسخِ صفر و صدی نقد بکنیم یا نکنیم، یک پروتکلِ دقیق و چندلایه برای این کنش حساس ارائه میدهند که میتوان آن را هندسه نقدِ مُصلحانه نامید که بر چهار اصل بنیادین استوار است.

اصل اول: تفکیک میان نُصح و فضیحت

اولین و حیاتی‌ترین اصل در این معماری، درکِ تفاوتِ ماهوی میان نصیحتِ خیرخواهانه و افشاگریِ تحقیرآمیز است. نقدِ علنی، به ویژه در موردِ بزرگان نظام که ستونِ خیمه‌ی اقتدارِ اجتماعی جامعه هستند،

پیش از آنکه متوجه اصلاح آن فرد باشد، اعتماد سیستمی را هدف قرار میدهد و پایه های اعتماد عمومی را سست می کند..

اصل دوم: منطق قولاً لئیناً؛ تفکیک میان پیام و پیامرسان

قرآن کریم در اوج هنر مدیریت ارتباطات، هنگامی که حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) را به سوی سرکشترین طاغوت تاریخ، یعنی فرعون، گسیل میدارد، یک دستورالعمل استراتژیک صادر میکند: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (طه/۴۴). (پس با او به نرمی سخن بگویند، شاید که پند گیرد یا بترسد). این آیه یک قاعده ابدی را بنیان مینهد: حقانیت پیام، مجوزی برای خشونت در کلام پیامرسان نیست. اگر بناست با فرعون با قول لئین سخن گفته شود، تکلیف مواجهه با مسولین و مدیران نظام که عمری را به خدمت گذرانده، اما اکنون دچار خطا یا اشتباهی در تصمیم گیری شده، مشخص است. لحن تهاجمی، متهم کننده و سرشار از طعنه، حتی اگر حامل صحیح ترین نقدها باشد، به صورت ناخودآگاه، مخاطب و طرفداران مخاطب را از موضع پذیرش و تفکر به موضع دفاع و تقابل سوق میدهد.

اصل سوم: نقد فعل، نه تخریب فاعل؛ مرز میان رفتار و هویت

یکی از دقیقترین تکنیک ها در هندسه نقد، تمرکز مطلق بر رفتار قابل نقد و پرهیز کامل از سرایت دادن آن به شخصیت و هویت فرد است. سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این زمینه، یک کارگاه آموزشی تمام عیار است. ایشان هرگز افراد را به خاطر خطاهایشان با برچسب های هویتی دائمی طرد نمیکردند، بلکه با ظرافت، خود عمل خطا را تقبیح کرده و راه بازگشت و اصلاح را باز میگذاشتند. تخریب هویت، فرد را در گوشه رینگ قرار داده و انرژی او و طرفدارانش را به جای صرف شدن برای اصلاح رفتار، معطوف به دفاع از کیان شخصیتی خود میکند و این بنبست هرگونه فرآیند اصلاحی است.

اصل چهارم: هدیه راه جایگزین؛ گذار از اعتراض به اصلاح

نقد سازنده، با اعتراض صرف پایان نمیپذیرد؛ بلکه با ارائه یک راهکار جایگزین به اوج بلوغ خود میرسد. البته که این را از مردم عادی نمی شود انتظار داشت که باید برای هر نقد برای هر مدیر، بسته پیشنهادی در همان حوزه ای که نقد می کنند را داشته باشند ولی متوجه خواص باسواد منتقد هست که مثل عوام جامعه نقد نکنند و بسته پیشنهادی

جایگزین هم بدهند تا جامعه ما به بالندگی برسد در منطق قرآن، حکمت، صرفاً تشخیص درد نیست، بلکه تجویز داروی مناسب نیز هست. آیه شریفه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل/۱۲۵)، دعوت با حکمت را مقدم میدارد و حکمت، مجموعه ای از تشخیص صحیح، بیان نیکو و ارائه طریق درست است. منتقدی که تنها به ابراز مخالفت و سیاه نمایی وضع موجود بسنده میکند، بخشی از مشکل است نه راه حل.

و البته که معتقدیم که نقد مسولین حتی در این شرایط نه تنها جایز، که برای پویایی و سلامت سیستم، ضروری است ولی بیاموزیم که مصلحان حقیقی، آنانی نیستند که بلندتر فریاد میزنند، بلکه آنانی هستند که با حکمت، عمیقتر میبینند و با محبت، دقیقتر اصلاح میکنند.

یادداشت پنجم

روش خنثی سازی ویروس شایعات و احیای نشاطِ درونی

در آیه ۶۰ سوره مبارکه احزاب می خوانیم که

لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ
فِي الْمَدِينَةِ لَنْفُرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا .

(اِزْجَاف) از مفاهیم پربسامد در زمان جنگ محسوب می شود و پخش اخبار دروغ سیاسی یا نظامی به منظور تضعیف روحیه خودی ها را شامل می شود که با تولید اخبارِ دلهره آور و دروغ برای فروپاشی جامعه از درون (خواسته یا ناخواسته) فعالند و این کار از نظر دینی حرام است.

در قرآن برای خنثی سازی ارجاف ، حِفْظُ السَّمْعِ را داریم (آیه ۳۶

سوره اسرا) یعنی نگهبانی از دروازه های گوش و ذهن. دین به ما می آموزد که گوش مومن جایِ زیاده های رسانه ای دشمن نیست.

و ریشه این دسیسه دشمن از آنجاست که چون در میدان نبرد فیزیکی و نظامی حریف نمیشود، جنگ را به داخل خانه ها و گوشی های موبایل کشانده است. هر روز ده ها خبر جعلی، پیش بینی های تاریک و شایعات دلهره آور روح مردم را بمباران میکند تا انرژی حیاتی جامعه را بمکد و آنها را به موجوداتی منفعل تبدیل کند و درقرآن با درک این ضریب تاثیر، آمده است که :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» اگر فاسقی خبری

آورد، فوراً باور نکنید و تحقیق کنید(حجرات ۶).

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...» وقتی شایعه را زبان به زبان میچرخانید و آن را ساده می انگارید، در حالی که نزد خدا گناهی بسیار بزرگ است (نور ۱۵)

و این تلنگر جدی از پیامبر عزیزمان (ص) که می فرمایند:

كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ

برای دروغگو بودن انسان همین بس که هرچه را میشنود، فوراً بازگو

کند. (معانی الاخبار، شیخ صدوق: ص ۱۵۹)

برنامه اقدام عملی:

قانون توقف قبل از ارسال: با خود عهد شرعی ببندید که هر پیام دلهره آوری که در فضای مجازی دیدید، تا زمانی که از صحت صددرصدی و فایده دار بودن آن مطمئن نشدید، برای هیچکس ارسال نکنید
خروج شجاعانه: از تمام مجامع و گروه هایی که کارشان صرفاً نق زدن، تزریق ترس و تحلیل های ویرانگر و یأس آلود است، برای حفظ دین و روان خود خارج شوید.

نتیجه گیری و پیوند به اقتدار درونی: ذهن شما، حرم خداست؛ اجازه ندهید گفتارهای رسانه ای با شایعات در آن لانه کنند. کسی که ریشه در مکتب عاشورا دارد، با عملیات روانی چند رسانه ای اجاره ای قالب تهی نمیکند. ما همان مردم پای کار امام حسین (ع) هستیم.

یادداشت ششم

خودارزیابی ایمانی

تقارن ایام جنگ با کفر با ایام مهمانی خدا در ماه مبارک ، فرصت خوبی است که به عیارسنجی ایمان خودمان هم برسیم و ببینیم که چه سطحی از ایمان را در برخی سنجه های مهم دینی دارا هستیم

امام صادق (ع) می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ» خداوند همه کارها را به مؤمن سپرده، جز اینکه به او اجازه نداده است که تن به ذلت دهد.

همان خدایی که اجازه ذلیل نشدن در امور شخصی و روزمره را نمی دهد در این روزهای جنگ با شرورترین و خداستیزترین قوم، اجازه کوچک ترین حرف و حرکت منجر به تضعیف حق و جبهه حق را نداده است و با استفاده از این فرمایش نورانی امام صادق (ع) در خلوت خودم، به غرور و صلابت ایمانی ام در برابر دستگاه کفر چه نمره ای می دهم؟

و از راه های کسب غرور اسلامی ایرانی پایدار، درک تبار قدرتمند شیعی و ملی است که باعث بیداری غیرت در درون انسان میشود و همین غیرت ، باعث خلق بهداشت گفتار می شود چرا که وقتی مؤمن متوجه میشود که وارث خون سیدالشهداست و... بزرگ نمایی جبهه کفر یا خود تحقیری را کنار میگذارد و این خودآگاهی عزتمندانه، حقارت های تحمیل شده را پس میزند و انرژی روانی عظیمی برای ایستادگی تولید میکند.

برنامه اقدام عملی

نهی از منکرِ خودتحقیری: در مکالماتِ روزمره کاری و خانوادگی، اجازه ندهیم کسی با کلماتِ تحقیرآمیز درباره ملت مؤمن ایران یا جبهه حق صحبت کند. با صلابت از دستاوردهای جبهه حق دفاع کنیم.

نصب نمادهای عزت: در خانه یا محل کار، تصویر یکی از شهدای مقتدر (مانند حاج قاسم سلیمانی یا شهدای مقاومت) را قرار دهیم تا هر روز به ما یادآوری کند که وارثِ چه صلابتی هستیم.

سخن پایانی اینکه ما رعیتِ هیچ قدرتی استکباری در این کره خاکی نیستیم. این فشارهای عصبی که بعضاً می کشیم، تاوانِ مستقل بودن و ایستادن زیر بیرق آقا امیرالمومنین (ع) است. سرتان را بالا بگیرید. و ملتی که وصل به منبع لایزالِ قدرت است به سنت تاریخ، بر همه هیمنه کفر پیروز بوده و هست و خواهد بود. ما ریشه دارترین سرو این جنگلیم.

یادداشت هفتم

کالبدشکافی قدرت سرمایه اجتماعی در الهیات سیاسی اسلام

برای فهم این مسئله تفاوت خروجی های راهبردی در دوران حاکمیت امام علی (ع) و امام حسن (ع) را میتوان از منظر جامعه شناسی سیاسی قدرت و روانشناسی اکثریت عوام تحلیل کرد تا نقش ضریب بیعت مردم در قدرت حاکمیت روشن شود. زیرا مفاهیمی مانند بسط ید یا اعمال قدرت راهبردی به طور مستقیم به متغیری به نام پشتیبانی اجتماعی یا بیعت میدانی در جامعه وابسته اند و تفاوت سرنوشت سیاسی این دو دوره، محصول تغییرات جدی در هندسه اجتماعی و کیفیت اراده عمومی بود.

الف) معماری قدرت در عصر علوی؛ بیعت حداکثری و زایش ظرفیت دولت.

پس از قتل عثمان، پدیده ای کم نظیر رخ داد: هجوم گسترده مردم برای بیعت با امام علی (ع). این بیعت حداکثری ظرفیت حاکمیت امام را در اعمال قدرت و بسیج عمومی به شکل چشمگیری افزایش داد و پیامدهای راهبردی زیر را به همراه داشت:

1) فعال شدن ماشین جنگی مشروع و مقتدر

بیعت گسترده مردمی امکان بسیج سریع نیرو برای نبردهای جمل، صفین و نهروان را فراهم کرد. وقتی جامعه احساس کند حکومت برآمده از اراده

خود اوست، هزینه دادن برای آن را نیز میپذیرد. این سرمایه اجتماعی، لجستیک انسانی جنگ ها را تأمین و اقتدار مرکزی را تثبیت کرد.

2) فضای تنفس برای جراحی های عمیق ساختاری امام علی(ع) بلافاصله اصلاحات اقتصادی مهمی مانند لغو امتیازات طبقاتی و بازگرداندن اموال غارت شده به بیت المال را اجرا کرد. موج گسترده بیعت، سپری اجتماعی برای اجرای عدالت شد و اشرافیت فاسد را در برابر اراده عمومی ناتوان ساخت.

3) خلق تسلط عرفی و انزوای مخالفان. بیعت فراگیر مردمی سبب شد مخالفان حکومت در افکار عمومی به عنوان یاغی و برهم زننده نظم شناخته شوند و همین هژمونی اجتماعی قدرت اقناع و مقاومت حکومت در برابر جنگ روانی دشمنان را افزایش داد.

ب) کالبدشکافی یک فروپاشی؛ بیعت حداقلی و جامعه فرسوده در عصر امام حسن(ع)

با انتقال حاکمیت به امام حسن(ع)، جامعه کوفه و عراق دچار فرسایش اجتماعی شده بود. بیعت با امام حسن(ع) از نظر شور و استحکام قابل قیاس با بیعت عصر علوی نبود و همین ضعف سرمایه اجتماعی در ناکامی های نظامی و سیاسی نقش اساسی داشت:

1) سقوط دومینوی نخبگان و بحران نمایندگی بزرگترین ضربه به سپاه امام حسن(ع) از طریق جنگ شناختی و تطمیع اقتصادی رخ داد. معاویه با خرید فرماندهان ارشد، مانند عبیدالله بن

عباس، ساختار فرماندهی را فروپاشاند. وقتی نخبگان به عهد خود پایبند نباشند، اکثریت جامعه نیز دچار فروپاشی محاسباتی میشود و بیعتی که چسبندگی ایدئولوژیک ضعیفی دارد به راحتی از هم میگسلد.

2) بحران مشروعیت تاکتیکی درون جبهه خودی

ترکیب ناهمگون بیعت کنندگان یکی از دشوارترین چالش های امام حسن (ع) بود. سپاه ایشان از خوارج، فرصت طلبان اقتصادی و رؤسای قبایل متزلزل تشکیل شده بود و شیعیان معتقد در اقلیت قرار داشتند. رهبری چنین نیروی ناهمگنی عملاً دشوار است؛ تا جایی که سپاه به جای مقابله با دشمن، در سوابط مدائن به خیمه فرمانده خود حمله کرد. اگر سرمایه اجتماعی گسترده شکل میگرفت، اکثریت جامعه در پیروی از امام قرار میگرفتند و مسیر تاریخ تغییر میکرد.

تفاوت ماهوی:

مقایسه این دو دوره نشان میدهد که در مدیریت راهبردی جوامع، بیعت و سرمایه اجتماعی عامل تعیین کننده است. بیعت گسترده ابتدای حکومت امام علی (ع)، حتی اگر بخشی از آن هیجانی بود، بعدها توانست با اصلاحات پرهزینه (خوارج) پالایش شود و قدرت حاکمیت را تثبیت کند. در مقابل، ضعف بیعت در عصر امام حسن (ع) ظرفیت اعمال قدرت را به شدت کاهش داد.

در نهایت، تاریخ صدر اسلام نشان میدهد که حقانیت یک مکتب و الهی بودن یک رهبر به تنهایی برای پیروزی کافی نیست؛ پیشرفت و غلبه در گرو وجود امتی است که با بیعتی گسترده، سرمایه اجتماعی لازم برای تحقق رهبری را فراهم کند.

یادداشت هشتم

تحلیلی از گذار از صبر منفعل به رضایت فعال در بزنگاه های تاریخی

در تحلیل کلان جوامعی که دوره های طولانی تنش و بحران، به ویژه عوارض ناشی از منازعات و جنگ ها را تجربه میکنند، یکی از حیاتی ترین متغیرها که غالباً تحت الشعاع تحلیل های سیاسی و اقتصادی قرار میگیرد، پدیده ای روانشناختی-اجتماعی است که میتوان آن را خستگی جمعی نامید. این پدیده، که در قالب افت نشاط اجتماعی، کاهش سرمایه اجتماعی و فرسایش انگیزه عمومی خود را نمایان میسازد، صرفاً یک عارضه جانبی نیست، بلکه یک بزنگاه استراتژیک است که حتی میتواند سرنوشت یک ملت را رقم بزند. در این نقطه است که تمایز هستی شناختی میان صبر منفعلانه و استقامت هدفمند به امری تعیین کننده بدل میشود. صبر منفعل، تحملی آمیخته با بغض، کینه و فرسودگی است که فرد و جامعه را به سمت انفعال، ناامیدی و نهایتاً تسلیم سوق میدهد. اما استقامت (استقامه)، کیفیتی فعال، پویا و زاینده است که در آن، مؤمن نه تنها سختی را تحمل نمیکند، بلکه آن را به مثابه کوره ای برای صیقل خوردن روح و ابزاری برای استعلا و متنعم شدن به کار میگیرد. فهم این دوگانگی برای تحلیل و عبور موفق از شرایط کنونی جامعه ایران، ضرورتی انکارناپذیر است؛ چرا که این افت انگیزه عمومی، دقیقاً همان نقطه ای است که آمریکا و اسرائیل، برای به زانو درآوردن جبهه حق در کمین آن نشسته است.

در آیه ۳۰ سوره فصلت، یک معادله دقیق و مشروط بیان میشود: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.» این آیه نمیگوید کسانی که ایمان آوردند، بلکه از دو مرحله سخن میگوید: مرحله اول، قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ یعنی اعلام موضع ایمانی و مرحله دوم، ثُمَّ اسْتَقَامُوا یعنی سپس ایستادگی کردند. این ثُمَّ (سپس) کلیدی ترین حرف در این معادله است که نشان

میدهد پایداری و ثبات قدم، شرط لازم برای تحقق وعده الهی است و نزول ملائکه و القای آرامش (نترسید و غمگین نباشید)، پاداش پس از مرگ نیست، بلکه یک امداد غیبی بالفعل و در لحظه است که بر قلب و جان انسان ثابت قدم در همین دنیا و در اثنای همین جنگ جاری میشود. به بیان امروزی، استقامت، پیش شرط اتصال به منبع لایزال امدادهای غیبی است. بنابراین، جا زدن و کم آوردن در چند قدمی فتح نهایی، نه فقط یک اشتباه تاکتیکی، که محروم ساختن خود از این امداد قطعی است.

اما تراژدی بزرگ تاریخ، نه شکست در میانه نبرد، که وا دادن در آستانه پیروزی است و برای این روزهای رزمندگان مان چه در نظامی ها و چه در کف خیابان. این وضعیت روانی مرزی (نقطه شکننده در آستانه پیروزی) به دقیقترین شکل در قرآن کریم به تصویر کشیده شده است، آنجا که خداوند خطاب به مؤمنان میفرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ.» (سوره بقره، آیه ۲۱۴). آیا گمان کردید داخل بهشت میشوید، بی آنکه حوادثی مانند حوادث گذشتگان به شما برسد؟ همانان که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آنها رسید و آنچنان پریشان شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟ آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است! این آیه نشان میدهد که نقطه اوج فشار و خستگی، جایی که حتی پیامبر (ص) و مؤمنان خاص نیز زبان به استغاثه برای نصرت الهی میگشایند، دقیقاً همان نقطه ای است که در یک قدمی پیروزی قرار دارد.

و شاید هیچ رویدادی در تاریخ اسلام به اندازه نبرد احد، این تراژدی وا دادن در آستانه پیروزی را ملموس و عبرت آموز نکرده باشد که با مشاهده آثار پیروزی و خستگی از انتظار و این ترجیح دادن منفعت آنی بر پایداری راهبردی، همان نقطه ای شد که به جبهه کفر فرصت داد تا یک پیروزی قطعی را به یک شکست تلخ و پرهزینه بدل کند. تاریخ مملو از چنین جوامعی است که پس از تحمل سنگین ترین هزینه ها، درست در لحظه ای که میتوانند ثمره مقاومت خود را بچینند،

دچار تردید، تفرقه و خستگی شدند و نه تنها به آرامش و آسایش
نرسیدند، که دستاوردهای پیشین خود را نیز از کف دادند و دنیایشان
تلخ تر شد. این آگاهی تاریخی و راهبردی به ما هشدار میدهد که تاوان
تمام سختی های کشیده شده، با صلابت برداشتن همین چند گام
باقیمانده است و هرگونه سستی در این مرحله، بی اثر کردن تمام
مجاهدت های گذشته و تحقق بخشیدن به خواست نهایی ابلیس است.

یادداشت نهم

معمار سیستم؛ نه مدیر سیستم تفکیک تجربه راهبردی از تجربه اجرایی

اگر معیار ما برای تجربه کاری؛ یک رزومه متعارف و خطی باشد (مانند مدیرعامل و وزیر و...) حضرت آیت الله آقامجتبی خامنه ای نه تنها تجربه ندارد، بلکه یک صفحه سفید مطلق است. این یک واقعیت غیرقابل انکار است اما خطای تحلیلی دقیقاً آنجاست که ما با متر و معیار مدیریت در یک سیستم مستقر؛ به سراغ سنجش صلاحیت فردی برویم که قرار است بنیانگذار و راهبر یک ابر سیستمی بنام رهبری جامعه باشد. این دو، دو نوع کاملاً متفاوت از تجربه را میطلبند. ما با یک مورد جانشین از جنس جانشینی معمولی مواجه نیستیم؛ ما با یک ابر پروژه بازمهندسی حکمرانی روبرو هستیم. بنابراین، باید مفهوم تجربه را از تجربه مدیریتی به تجربه راهبردی تغییر دهیم. تجربه راهبردی مورد نیاز برای چنین جایگاهی، در جلسات دولت و مجلس و... کسب نمیشود، این تجربه در کانون تصمیم گیری های استراتژیک نظام و در یک دوره کارآموزی طولانی، فشرده به دست می آید.

و حضرت آیت الله مجتبی خامنه ای دارای قوی ترین مولفه در مدیریت مملکت را دارد که این بی نظیر بودن شان به نسبت دیگر گزینه ها ؛ سه مولفه اصلی دارد:

۱. تجربه از طریق مشاهده و حضور:

تصور کنید فردی برای بیش از دو دهه، نه به عنوان یک مدیر اجرایی، بلکه به عنوان نزدیکترین فرد به مرکز فرماندهی مملکت، در تمام جلسات سری و فوقسری نظامی، امنیتی، اقتصادی و سیاست خارجی حضور داشته باشد. او گزارش های خام و بدون سانسور نهادهای اطلاعاتی را دیده، منطق پشت تصمیمات کلان (مانند مذاکرات هسته ای، مدیریت بحران های منطقه ای، یا تخصیص منابع به پروژه های استراتژیک) را از زبان رهبر شهیدمان شنیده و شاهد تعاملات و چالش های میان مراکز مختلف قدرت بوده است و در دنیای مدیریت واقعی ملموس؛ این یک دانشگاه حکمرانی منحصر به فرد است که هیچ مدیری به آن دسترسی ندارد.

هر مدیری تنها حوزه خود را میبیند ولی ایشان، همه نقشه را مشاهده کرده است.

۲) تجربه از طریق هماهنگی: در سطوح بالای حکمرانی، بسیاری از هماهنگی ها و انتقال پیام های استراتژیک، نه از طریق کانال های رسمی، بلکه از طریق معتمدین ویژه انجام میشود. در سال های

اخیر، ایشان به تدریج نقش تجربه حل اختلاف، ایجاد اجماع و پیشبرد دستورات راهبردی در یک ساختار پیچیده و پر از اصطکاک را به دست آورده است. این، تجربه مدیریت؛ همان ماشین قدرت است، نه فقط بخشی از قدرت.

۳. تجربه از طریق طراحی و نظارت:

تمام این رخدادهای به ظاهر پراکنده (دیپلماسی عملگرایانه، تمرکز بر زیرساخت های استراتژیک و برخی جوان گرایی ها در عرصه های مدیریتی) قطعات یک پازل بزرگتر هستند که تحت نظارت یک معمار در حال چیده شدن است. این رخدادهای همزمان نیستند؛ بلکه همراستا هستند. تجربه رهبر عزیزمان در اینجا، تجربه مدیریت پروژه بازمهندسی است. ایشان نه مجری، بلکه ناظر راهبردی بر پروژههای است که قرار است سیستم حکمرانی آینده را بسازد. این تغییرات، در واقع ساختن ابزارهایی است که ایشان برای دوره رهبری خود بهره ها خواهند جست. و دلیل آخر اینکه فقدان رزومه رسمی؛ نه تنها یک ضعف که یک ضرورت است و واگذاری رهبری مملکت به فردی که تجربه رسمی نیمه ایزوله در ساختار دیوانسالاری دارد، خطای بزرگ است چون برای یک جراحی بزرگ، ما نیاز به یک جراح بیرونی داریم که به پیچیدگی های داخلی سیستم آگاه است، اما به آن تعلق خاطر و وابستگی ندارد.

یادداشت دهم

چرا ملت های موفق در شرایط بحران کنار هم میمانند؟

در هر ملتی که تنش های سیاسی و اجتماعی بالا میرود، طبیعی است که برخی صداها به سمت جدایی و گسست حرکت کنند. اما اگر تاریخ ملت ها را با دقت ببینیم، میفهمیم که اغلب ملت ها با وجود اختلاف های عمیق قومی، مذهبی و سیاسی باز هم کنار هم مانده اند. دلیل این ماندن فقط سیاست نیست؛ ریشه آن در عقل اجتماعی است که این خرد برتر را در آموزه های دینی مان بشکل پررنگ شاهد هستیم.

در اصلی قرآنی (وحدت در عین تفاوت) خداوند میفرماید: «يَا أَيُّهَا

النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا» (حجرات، ۱۳) که یک اصل تمدنی را بیان میکند که جامعه

انسانی ذاتاً متنوع است، اما این تنوع باید به شناخت و همزیستی برسد و

همین قرآن به همان اندازه که تنوع را طبیعی میداند درباره تفرقه؛ هشدار

جدی میدهد: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران،

۱۰۳) که وحدت در این نگاه به معنای یکسان سازی نیست؛ بلکه به

معنای حفظ ستون های مشترک جامعه است؛ یا حتی در سیره

پیامبر(ص) ساختن جامعه ای از قبایل متعدد و حتی متخاصم

تشکیل شده اما پیامبر با ایجاد (امت واحده) این قبایل را در کنار هم قرار

داد.

تجربه تاریخی ملت ها:

کشور هند و آفریقای جنوبی دو کشوری هستند که در هندوستان با وجود تنوع اقوام و فرهنگ ها و در آفریقای جنوبی با جامعه ای عمیقاً شکاف خورده میان سیاه پوستان و سفیدپوستان؛ رهبران و نخبگان شان به جای شکستن کشور به ده ها واحد کوچک یا تن دادن به تفاوت ها و مخالفت ها تلاش کردند چارچوبی مشترک را بفهمند و عمل کنند و موفق شوند و این تجربه ها نشان میدهد که ملتها اغلب در لحظه های بحرانی با یک انتخاب بزرگ روبه رو میشوند: یا اختلاف را به سمت شکستن جامعه ببرند یا آن را در قالبی بزرگتر مدیریت کنند. آنجا که خداوند می فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال، ۴۶)

نزاع های فرساینده قدرت جامعه را از میان میبرد و تجربه تاریخ نیز نشان میدهد هر جا جامعه ای توانسته اختلاف را مدیریت کند، امکان پیشرفت و آرامش برای نسل های بعدی فراهم شده است.

یادداشت یازدهم

الزامات بصیرت ماندگار

جایگزینی عقلانیت به جای هیجان

این اصل، سنگ بنای هر جامعه باثبات و پیشرو است. هیجانات؛ با ماهیت ناپایدار و کور خود، اغلب به تصمیمات فاجعه بار و هزینه های جبران ناپذیر در کف جامعه منجر میشوند. از اینکه علیه فلان شخصیت در شرایط بحران؛ خبر واحد غیر شفاف بین انقلابی ها پخش بشه و بعدش شروع به موضع گیری های تند بکنیم؛ دو دستگی را خودمان با دست خودمان در جامعه مراقب لازممان کاشته ایم.

تحلیل قرآنی

آیه ای که به بهترین شکل این اصل را تبیین میکند، آیه ۳۶ سوره اسراء است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» ترجمه: و از آنچه به آن علم و آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه اینها مورد پرسش قرار خواهند گرفت. این آیه یک منشور معرفت شناختی و یک دستورالعمل بنیادین برای کنشگری فردی و اجتماعی است. خداوند پیروی از گمان، شایعه، و حرکت بر اساس داده های تایید نشده (که سوخت اصلی هیجانات جمعی است) را به صراحت نهی میکند. این آیه، انسان را مسئول مستقیم ورودی های حسی (گوش و چشم) و پردازشگر درونی

(دل یا همان قوه عاقله) میداند. در یک بزنگاه تاریخی، این آیه به نخبگان و مردم هشدار میدهد که هر موضعگیری و هر اقدامی باید مبتنی بر علم و آگاهی دقیق باشد، نه نقل قول های ضعیف هیجانی، تحریکات عاطفی و فریادهای بلند. ترویج این آیه به معنای دعوت جامعه به یک فرهنگ مسئولیت پذیری در قبال اطلاعات دریافتی است که پادزهر هیجانزدگی است.

در گنجینه روایات، عبارتی موجز و بینهایت عمیق از امیرالمؤمنین علی (ع) وجود دارد که میفرمایند: «التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.» ترجمه: تأمل و درنگ کردن از خداست و شتابزدگی از شیطان است. این روایت، دوگانه عقلانیت-هیجان را در یک چارچوب الهی-شیطانی قرار میدهد. تائی که به معنای درنگ، سنجیدن جوانب و تصمیمگیری با طمأنینه است، ریشه در عقلانیت و حکمت الهی دارد. در مقابل، عجله که محصول هیجان، خشم، ترس یا طمع است، به عنوان یک وسوسه شیطانی معرفی میشود که هدف آن به خطا انداختن انسان است.

یادداشت دوازدهم

الزامات بصیرت ماندگار (بخش دوم)

اولویت بخشی به انسجام ملی بر گرایش‌های سیاسی

هیچ حزب و سلیقه سیاسی تند، هر قدر هم که محترم و مستدل پنداشته شود، ارزش آن را ندارد که به قیمت از دست دادن عقاید و فروپاشی یک ملت و تجزیه یک سرزمین تمام شود. منافع جناحی و حزبی، ماهیتی گذرا و محدود دارند، اما عقاید و وطن و ملت، یک حقیقت پایدار و یک میراث تاریخی است که باید به نسل‌های بعد منتقل شود. در بزنگاه‌های تاریخی، بزرگترین فضیلت، توانایی عبور از خود و ترجیح دادن ما بر من و ماها است

محکمترین آیه در این باب، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». ترجمه: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید. این آیه، یک فرمان قاطع برای وحدت است. حبل‌الله (ریسمان خدا) نماد همه آن چیزهایی است که یک امت را به هم پیوند می‌دهد: دین، کتاب آسمانی، پیامبر، و در تفسیری امروزی برای یک ملت، سرنوشت مشترک، تاریخ، فرهنگ و تمامیت ارضی. امر جمیعاً (همگی) نشان می‌دهد که هیچ فرد یا گروهی حق ندارد خود را از این میثاق جمعی کنار بکشد. نهی وَلَا تَفَرَّقُوا (پراکنده نشوید) نیز یک هشدار ابدی در مورد خطرات مرگبار تفرقه افکنی است. در شرایط کنونی، این

آیه به تمام سلیقه های سیاسی، اقوام و گروه های اجتماعی یادآوری میکند که ریسمان مشترک به نام اسلام و ایران وجود دارد. که اگر رها شود، همگی در دره نیستی و جنگ داخلی سقوط خواهند کرد. هر منفعتی، هر چقدر بزرگ، اگر به قیمت پاره شدن این ریسمان تمام شود، نامشروع و خیانت آمیز است.

رسول اکرم (ص) در حدیثی بنیادین میفرمایند: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ». ترجمه: دست خدا با جماعت (وحدت) است. این روایت کوتاه، انسجام و وحدت را به یک امر قدسی و مورد حمایت مستقیم خداوند پیوند میزند. دست خدا نماد قدرت، نصرت، برکت و محافظت است. این بدان معناست که یک جامعه متحد، از حمایت و قدرت الهی برخوردار است و در برابر مشکلات، شکست ناپذیر میشود. اما به محض اینکه تفرقه و جناح بندی حاکم شود، آن دست خدا از سر جامعه برداشته شده و آن جامعه در برابر دشمنان داخلی و خارجی آسیب پذیر میگردد. این روایت، یک استدلال بسیار قدرتمند برای نخبگان است که نشان میدهد پافشاری بر منافع جناحی و ایجاد شکاف در ملت، نه فقط یک اشتباه سیاسی، بلکه به معنای خارج شدن از دایره حمایت و نصرت الهی است.

یادداشت سیزدهم

معماری اقناع متفاوت ها و مخالف ها

مقوله ارتباط با انسان ها و دعوت به حق، یک فرآیند پیچیده و چندبعدی است که به هیچ وجه در انتقال یک سویه یک گزاره منطقی خلاصه نمیشود، بلکه یک مهندسی دقیق قلوب و ارواح است که در آن، متغیر لحن و بستر روانی نه یک عنصر حاشیه ای، که خود بخشی از پیکره پیام و شرط لازم برای نفوذ آن است. برای درک این موضوع، هیچ شاهدی گویاتر از فرمان مستقیم خداوند به دو پیامبر خود، حضرت موسی و هارون (علیهما السلام)، در آستانه حساس‌ترین مأموریت تاریخشان یعنی مواجهه با فرعون نیست. خداوند به آنها نمیفرماید که با منطق قوی یا معجزات کوبنده او را به تسلیم وادارید، بلکه میفرمایند: **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى** (طه ۴۴) پس با او سخنی نرم بگوئید، شاید که پند گیرد یا بترسد. این آیه یک منشور کامل در حوزه ارتباطات راهبردی است. نقطه اوج این فرمان آنجاست که مخاطب، فرعونی است که ادعای انا ربکم الاعلی دارد ولی مخاطبین مخالف ما نه اناربکم الاعلی که قائل به سبحان ربی الاعلی هستند به این قول لَیِّن ما اولی تر هستند. منطق قرآن این است که حتی در برابر سیاهترین قلوب نیز، اولین کلید برای گشودن روزنه ای از امید، نرمی و مداراست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه حجة الوداع که به مثابه وصیتنامه و منشور ابدی ایشان برای بشریت است، این اصل را برای همیشه تثبیت کردند و فرمودند: **أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى** یعنی ای مردم، بدانید که پروردگار شما یکی است و پدر شما نیز یکی است. بدانید که هیچ عربی بر غیرعرب و هیچ غیرعربی بر عرب و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوست و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوست برتری ندارد مگر به تقوا. این بیان، هرگونه تفوق جویی مبتنی بر نژاد، زبان، رنگ و از جمله هویت گروهی را

ملنی میکند و بر این اساس، نقطه آغاز هر گفتگوی موثر، نه تأکید بر تمایزات هویتی که ما انقلابی هستیم آنها نیستند و یا... بلکه تکیه بر اشتراکات است. همه ما فرزندان ایران هستیم و عشق به وطن، دغدغه آینده فرزندان و تلاش برای سربلندی این سرزمین، مفاهیمی فطری و مورد احترام هستند که میتوانند به عنوان نقطه اشتراک حداکثری در بین ما و همه غیر انقلابی ها و متفاوت ها و حتی مخالف ها، چتر فراگیری برای آغاز گفتگو باشند. کسی که خود را متدین انقلابی میداند، با تکیه بر این اصل نبوی، می آموزد که طرف مقابلش را یک هموطن صاحب حق به رسمیت بشناسد و هرگز از جایگاه دین و انقلاب در درون خودش، حق یا ارجحیت ویژه ای قائل نشود.

فراموش نکنیم که هرکس به منبع نور نزدیکتر است، وظیفه اش در نورافشانی و گرما بخشیدن به محیط اطرافش سنگین تر است. دینداری و انقلابیگری بودن در کنار توفیق بودن یک مسئولیت مضاعف در حوزه اخلاق و رفتار اجتماعی است. یکی از تکاندهنده ترین موارد، روایتی از برخورد امام حسن (علیه السلام) با مردی از اهل شام است که تحت تأثیر تبلیغات امویان، کینه ای عمیق از اهل بیت (ع) در دل داشت. او در کمال جسارت، امام را مورد دشنام و ناسزا قرار داد. امام علیه السلام با چهره ای گشاده و لبی خندان رو به آن مرد کرده و فرمودند: گمان میکنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده اگر منزل نداری منزل ما متعلق به توست اگر بدهکاری من قبول می کنم که بدهی تو را بدهم؛ اگر گرسنه ای تو را سیر میکنم. آن مرد شامی چنان از این حجم از کرامت، بزرگواری و رحمت در پاسخ به اهانت خود شگفت زده و شرمنده شد که متحول گشت و عرضه داشت: خدا بهتر میداند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

تا این لحظه شما و پدرتان مبعوضترین افراد نزد من بودید و اکنون محبوبترین خلق خدا نزد من هستید. این سیره، ترجمان عملی آیه اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (بدی را با نیکی دفع کن) است و به ما می آموزد که فرد مؤمن انقلابی، در برابر تندی و جهل دیگران، نه تنها نباید مقابله به مثل کند، بلکه مکلف است که با رحمت و کرامت مضاعف، فضا را مدیریت کرده و قلب ها را تسخیر نماید. این همان راهبرد کلانی است که انرژی های تخریبی حاصل از تقابل را به نیروی سازنده برای آیندهای مشترک بدل میسازد و جز به همین سبک و سیاق نمی توانیم اینهمه دل های در

گرو نظام را که به وعده الهی و معجزه انقلاب، پای نظام مان ایستاده اند نگه داریم.

مؤثرترین اقدام برای یک فرد متدین و دغدغهمند، نه فریاد زدن هویت خود، بلکه زیستن و تجلی بخشیدن به اخلاق در تعامل با تمام اقشار جامعه است. این روش، خود به قدرتمندترین پیام تبدیل شده و آن حس حداکثری اجتماعی و همدلی ملی را که همه ما به دنبال آن هستیم، به ارمغان خواهد آورد.

یادداشت چهاردهم

بازتولید مفهوم همسایگی در فقه پویای اجتماعی؛ از قرارداد شهری تا خویشاوندی جغرافیایی

مفهوم همسایه در منظومه معرفتی و فقه پویای شیعه، هرگز یک قرارداد ساده و تشریفاتی شهری تقلیل نمی‌یابد؛ بلکه به مثابه یک خویشاوندی جغرافیایی الزام آور تعریف میشود که تکالیف حقوقی و اخلاقی سنگینی را بر دوش شهروندان قرار میدهد. در زمان بروز بحران‌های بزرگ و فراگیر، خواه این بحران‌ها ریشه طبیعی داشته باشند، خواه امنیتی یا زیرساختی، حفظ انسجام و بقای جامعه نیازمند احیای فوری قاعده همسرنوشتی است.

در چارچوب هیات همسایگی، دفاع همه جانبه از حریم روانی و فیزیکی ساکنین یک محله، تقدم رتبه‌ای و ذاتی بر منافع فردی پیدا میکند. معادله و قاعده فقهی این مسئله، در لحظه وقوع بحران به این شکل کاربردی بسط می‌یابد که امنیت خصوصی شما، مطلقاً در گرو تابآوری کل محیط محله است؛ بر این اساس، ما از نظر عقلی و شرعی نمیتوانیم در حصار امن خانه‌ی خود بنشینیم و نظاره گر باشیم، در حالی که دیوار خانه‌ی همسایه در حال فروریختن است. سقوط دیوار او، در نهایت به فروپاشی سقف امنیت ما منجر خواهد شد.

لنگرگاه قرآنی در تأسیس هیات همسایگی؛ منشور جهانی حقوق متقابل.

قرآن کریم برای تثبیت این دکترین، یک ساختار مستحکم معرفتی را ارائه می‌دهد. آیه ۳۶ سوره مبارکه نساء، به عنوان منشور جهانی حقوق همسایگی، وزن راهبردی این موضوع را در هندسه‌ی الهی نمایان می‌سازد: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» (نساء، ۳۶)

و خدای یکتا را پرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه دور و نزدیک و دوستان موافق نیکی کنید.

قرار گرفتن فرمان احسان به همسایه‌ی دور و نزدیک در کنار عالی‌ترین اصل اعتقادی اسلام یعنی توحید و نفی شرک، نشان دهنده‌ی جایگاه بی‌بدیل این مسئله است. در این میان، مفهوم الجار الجنب (همسایه‌ی دور یا ناآشنا و غیرهمکیش) از اهمیتی استثنایی برخوردار است؛ این مفهوم دقیقاً شامل همان همسایه‌ی ای میشود که از نظر فکری، عقیدتی و سبک زندگی با شما فرسنگ‌ها فاصله دارد، اما نص صریح قرآن شما را مکلف به احسان بی‌قید و شرط در حق او میکند.

تکمیل کننده‌ی این نگاه متعالی، قاعده‌ی طلایی همزیستی با دگران‌دیشان در آیه ۸ سوره‌ی ممتحنه است:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه‌هایتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

این آیه، صریح‌ترین مجوز و بلکه دستور قاطع قرآنی برای نیکی بیکران (تَبَرُّوهُمْ) و رعایت قسط و عدل نسبت به کسانی است که با شما هم

عقیده نیستند. نتیجه‌ی منطقی و میدانی این استدلال آن است که در شرایط بحرانی، این آیه باید به عنوان سپر محافظ همسایگان غیرانقلابی توسط نیروهای متعهد و انقلابی عمل کند و چتر حمایتی الهیات همسایگی باید تمامی شهروندان را بدون ارزشگذاری سیاسی پوشش دهد. دکترین علوی در هندسه‌ی میدانی؛ ترسیم مرزهای فیزیکی و سایه‌ی امن همسایگی

برای عملیاتی‌سازی این مفاهیم قرآنی، روایات معصومین (علیهم السلام) مختصات دقیق و مرزهای فیزیکی این مسئولیت اجتماعی را ترسیم کرده‌اند. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در روایتی راهبردی (مندرج در جلد دوم کتاب خصال) در باب تعیین حدود قطعی همسایگی میفرمایند:

«وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا»

تا چهل خانه از چهار طرف همسایه به شمار می‌آیند.

این فرمان صریح، یک نقشه‌ی عملیاتی بی‌نظیر است. این یعنی شعاع مسئولیت شما در این روزهای حساس ایران عزیزترمان، محدود به دیوارهای یک مجتمع مسکونی نیست؛ بلکه یک شبکه‌ی گسترده متراکم متشکل از شعاع تابآوری به ابعاد ۴۰ در ۴۰ خانه در هر جهت جغرافیایی است.

تحلیل کاربردی این روایت نشان می‌دهد که نیروهای متعهد، انقلابی و دغدغه‌مند دینی موظف‌اند محدوده‌ی نظارت، حمایت و خدمت‌رسانی خود را به وسعت یک شعاع در هم تنیده‌ی جغرافیایی در مقیاس کلان محله‌شان بازتعریف کنند. در این مختصات وسیع، صدها تفکر

مختلف، سلیقه های گوناگون و سبک های زیستی متفاوت حضور دارند که همگی بدون استثنا در دایره‌ی حق همسایگی قرار می‌گیرند. پذیرش این ماموریت و احیای این سایه‌ی امن همسایگی، تنها راهبرد عملی برای عبور موفقیت آمیز یک ملت از گذرگاه سخت بحران‌ها است.

یادداشت پانزدهم

استانداردسازی یک تکلیف واقعی

این آیه را به دقت بخوانیم
لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا
و باید مرد توانگر بقدر توانگریش و مرد فقیر بقدر تواناییش و خلاصه هر کس از آنچه خدایش داده انفاق کند که خدا هیچ کس را تکلیف نمی کند مگر به مقدار قدرتی که به او داده و خدا بعد از هر سختی گشایشی قرار میدهد. (آیه 7 سوره طلاق)

این آیه، پادزهر مستقیم فلج کمالگرایی است و خداوند در این آیه تکلیف را بر اساس (آنچه داده است) (ما آتاها) میسنجد، نه بر اساس ایده آل های ذهنی، مخصوصا برای افرادی که نمی خواهند بپذیرند که تنها و تنها تکلیف مبرهن این روزهایمان خیابان است و از حاشیه های خودساخته ای که ریشه در این تکالیف خودساخته معیوب دارد دوری کنند، مثلا این روزهای ایران عزیزمان نیت خوانی صحبت های مدیران نظام یا توهم توطئه نمی خواهد بلکه فقط مرد میدان می خواهد که اگر خطایی در بین مسولین غیر باب میل مان اتفاق افتاد، عقلا و دلسوزان نظام دوست تر و شهید معتقد تر و باخبر تر از ماها هستند که آنها به ما اطلاع خواهند داد و تا آن موقع لطفا فقط کار کنیم و تنبلی ها و نفس دوستی یا هیجانات کاذب مان را بنام ایران و انقلاب و شهید و امام شهید کاور نکنیم و هر کدام در سنگری که برایمان تعریف شده صد واقعی مان را بگذاریم که در شرایط تهدید امنیتی و جنگ وجودی، همه باید در یک سنگر و در دایره یک تکلیف و پیرامون آن شب و روزمان را به هم ببافیم که اگر تمام وسع یک متدین، آوردن همه خانواده اش در کف خیابان یا وسع یک شیرزنی پختن روزانه یک سوپ داغ برای ایست بازرسی هاست یا وسع یک جوان رسانه بلد، طراحی ها و تولیدات رسانه ای یا

پخش در رسانه‌هاست، این افراد در هندسه‌ی الهی نمره‌ی کامل را گرفته‌اند و دنبال تکالیف اضافی معیوب نرویم
بُت نتیجه، ما را از کارهای کوچک اما حیاتی بازمیدارد؛ اما این آیه، ارزش اقدام خرد را به بینهایت میرساند آنهم در شرایطی که بن بست شکنی روانی محتمل را هم جواب می‌دهد آنجا که در آیه 52 توبه می‌فرمایند: قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ
بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی [یعنی پیروزی یا شهادت] را انتظار دارید؟

که این آیه هم، بمبِ اتمِ روانشناختی اسلام در برابرِ جنگِ روانی دشمن است و در این دوگانگی، قرآن معادله را تغییر میدهد: پیروزیِ ظاهری یا شهادت و انجامِ تکلیف تا پای جان، که هر دو (حُسنی) (نیکوترین پدیده) هستند پس ما باید فقط یک کار کنیم و آن هم کار است، کاری که برایمان تصریح شده است. بیاییم سرمان را پایین بیندازیم و بجای تکلیف تراشی‌های اکثر ناصواب، همان تکلیفی که امام مان از ما مطالبه واضح و روشن دارند انجام دهیم. (پوزش که این یادداشت‌م از علمی بودن به درد دل رفت)

یادداشت شانزدهم

مسئله موروثی شدن قدرت!

یک سوء برداشت یا یک نگرانی قابل بررسی؟

وقتی در جامعه بحثی درباره موروثی شدن قدرت شکل میگیرد، معمولاً پشت آن یک نگرانی واقعی وجود دارد؛ نگرانی از اینکه مبادا قدرت از مسیر انتخاب و صلاحیت خارج شود و به یک حق خانوادگی تبدیل گردد. این نگرانی در ذات خود قابل احترام است، چون تجربه تاریخی بسیاری از کشورها نشان داده که قدرت های موروثی در بلندمدت به فساد، بسته شدن گردش نخبگان و کاهش پاسخگویی منجر شده اند. اما برای قضاوت دقیق درباره هر رویداد سیاسی، باید میان احساس اولیه و واقعیت ساختار حقوقی و سیاسی تفاوت گذاشت. در مورد انتخاب آیت الله مجتبی خامنه ای نیز دقیقاً همین تفکیک لازم است.

بخش اول: تعریف دقیق قدرت موروثی.

قدرت موروثی در علم سیاست تعریف مشخصی دارد: انتقال خودکار قدرت از یک فرد به فرزند یا عضو خانواده او بدون رأی یا تصمیم یک نهاد انتخاب کننده. در چنین نظامی، با فوت یا کناره گیری حاکم، فرزند او به طور طبیعی جانشین میشود و هیچ فرآیند انتخابی واقعی وجود ندارد. اما در ساختار جمهوری اسلامی چنین مکانیسمی پیشبینی نشده است. طبق قانون اساسی، انتخاب رهبر در اختیار نهادی به نام مجلس خبرگان رهبری است؛ نهادی که اعضای آن با رأی مستقیم مردم انتخاب میشوند و وظیفه دارند فرد واجد شرایط را شناسایی و معرفی کنند.

بنابراین حتی اگر فرد منتخب فرزند رهبر قبلی باشد، مسیر رسیدن او به قدرت از طریق رأی یک نهاد انتخابی طی شده است، نه از طریق وراثت. بخش دوم: نسبت خانوادگی در سیاست، یک پدیده جهانی در بسیاری از نظام های سیاسی دنیا، فرزندان سیاستمداران شناخته شده وارد عرصه قدرت میشوند. دلیل آن نیز ساده است: این افراد از کودکی در محیط سیاست رشد کرده اند، شبکه ارتباطی گسترده تری دارند و با سازوکار حکمرانی آشنا هستند. در ایالات متحده، جرج بوش بعنوان پنجاه و یکمین رییس جمهور آمریکا و پسرش نیز دو دور که با رأی غیر مستقیم مردم بعنوان رئیس جمهور آمریکا شد و سالها بعد پسرش نیز با رأی مردم به همان مقام رسید. در هند، خانواده گاندی چند نسل در رأس قدرت سیاسی قرار گرفتند. در این موارد، کسی آن را موروثی شدن قدرت نمی نامد، زیرا هر بار فرآیند انتخابی مستقل وجود داشته است. بنابراین در تحلیل سیاسی، صرف وجود نسبت خانوادگی برای اثبات موروثی بودن کافی نیست.

بخش سوم: معیار اصلی در قانون اساسی قانون اساسی جمهوری اسلامی برای رهبری شرایط مشخصی تعیین کرده است؛ از جمله فقاقت، عدالت، تدبیر، مدیریت و شناخت مسائل زمان. این شرایط به معنای آن است که اصل انتخاب باید بر اساس صلاحیت باشد نه نسبت؛ به بیان دیگر، قانون نه امتیاز ویژه ای برای فرزند رهبر قبلی قائل شده و نه مانعی برای او ایجاد کرده است که افراد بخاطر نسبت داشتن؛ نه امتیاز ویژه بگیرند و نه محروم از فضاهایی باشند که همه مردم از آن برخوردارند و اگر فردی این شرایط را داشته باشد، صرف نظر از نسبت خانوادگی میتواند مورد بررسی قرار گیرد. این منطق در بسیاری از نظام های حقوقی جهان نیز وجود دارد.

بخش چهارم: مسئله واقعی مشروعیت.

مشروعیت سیاسی در نهایت فقط از مسیر قانون به دست نمی آید؛ عملکرد نیز در آن نقش تعیین کننده دارد. حتی اگر یک رهبر کاملاً مطابق قانون انتخاب شده باشد، در صورتی که نتواند کشور را در مسیر ثبات و پیشرفت هدایت کند، مشروعیت اجتماعی او آسیب میبیند. برعکس، اگر عملکرد موافقی داشته باشد، بسیاری از حساسیت های اولیه جامعه به مرور کاهش مییابد. بنابراین آنچه در بلندمدت درباره هر رهبر قضاوت میشود نه نسبت خانوادگی بلکه کارنامه عملی اوست که در اینجا همه رزومه درخشان رهبر شهیدمان حکایت از این حجم از ارادت ورزی به آیت الله مجتبی خامنه ای است.

یادداشت هفدهم

معماری روسفیدی در پیش خدا

برای خوانش قرآنی و دینی اینکه سنگر مهم، کف خیابان هاست و به دید عبادت و بندگی خیلی خاص به این جهاد خیابانی پردازیم، اولین نکته این است که خداوند به جهت حرکت اصالت داده و نه نقطه پایان و البته که این به معنای تدبیر نکردن نیست بلکه در جهت این است که بدانیم همان خیابان رفتن جهاد گونه من در گوشه ای از شهرهای این ایران پهناور، همان جهت حرکت من است که از من انتظار می رود و همه تمرکز را روی همین کاری بگذارم که از من توقع می رود که همین جهاد به ظاهر ساده من، هم طرازی با اجر مدافع امنیت در پشت لانچرها را دارد و شاهد این ادعا اینکه خداوند در سوره نجم می فرماید: **أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹)**. و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست؛ **وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰)**. و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

در این آیه خداوند خطِ بطلان بر کمالگرایی نتیجه محور میکشد. خداوند نمیفرماید انسان همان چیزی است که به آن رسیده است (ما نَجَحَ)؛ بلکه میفرماید انسان دقیقاً همان چیزی است که برای آن تلاش کرده است (ما سَعَى). کلمه‌ی (سعی) در ادبیات عرب به معنای راه رفتن سریع و هدفمند است نه رسیدن، یعنی خداوند در این روزهای بی نظیر عزت و ابتلای شیعه، به دنبال بررسی میزان موفقیت ما در دفع کامل خطر نیست؛ بلکه دقیقاً به تکاپوی متعهدانه‌ی ما (سعی) نگاه میکند. این یعنی رهایی مطلق از استرس نتیجه. من باید همان خیابان را سنگر تام و تمام دفاع از شیعه بدانم همچنانکه در 8 سال دفاع مقدس مان، رزمنده در حاج عمران و رزمنده در فکه و رزمنده در شلمچه هر کدام شان، فقط و فقط منطقه ماموریتی شان را متمرکز شدند که روسفیدهای تاریخ ما و تاریخ اسلام شدند و باقی خواهند ماند و دلیل دیگر اینکه خداوند در سوره غاشیه می فرماید

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸). در آن روز چهره‌هایی شادابند.
لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (۹). از کوشش خود خشنودند.
آنها از سعی و تلاش خود راضی‌اند یا از نتیجه‌ی کارشان خشنودند بلکه خشنودی را
سعی و تلاش مرتبط می‌کند و این اوج تربیت توحیدی است که انسان
طراز اسلام، لذت اصلی خود را در نفس اقدام شجاعانه و عمل به
وظیفه مییابد؛ نتیجه‌ی نهایی در دست خداوند است که موکول به
تلاش حداکثری هر فرد است.

یادداشت هجدهم

معنای جدید بی‌غیرتی؛ تماشای زخمِ وطن از پشتِ سنگِ وطن پرستی

غیرت، واژه‌ای نیست که در شناسنامه‌ی فرهنگِ ما با جوهرِ سیاست نوشته شده باشد؛ با خون نوشته شده است. غیرت، آن جوهرِ سیّالی است که در رگ‌های تاریخِ این مرز و بوم، از رستم تا امام حسین (ع)، و از امام حسین (ع) تا باکری و همت جریان داشته و دارد و خواهد داشت. این کلمه، یک صفتِ اخلاقی ساده نیست؛ بلکه ستونِ فقراتِ هویتِ جمعی ما و فصلِ ممیز ما از دیگران است. غیرت، آن هنگام که پیامبر عزیزمان فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ** (کافی، ج ۵، ص ۵۳۵) اما امروز، در بحبوحه‌ی غبارآلودِ فتنه‌های آخرالزمان، بیم آن می‌رود که این مقدس‌ترین ودیعه‌ی الهی و تاریخی، مسخ و تحریف شود و مثل افرادی که به مصداقِ نوعی جدید و پیچیده از بی‌غیرتی دچار شده‌اند؛ بی‌غیرتی مدرنی که لباسِ دلسوزی برای وطن و ایران دوستی بر تن کرده و زهرِ خود را در کامِ این روزهای ایران مقتدر و مبارز میریزد.

ریشه‌ی یابی قرآنی غیرت: از بنیانِ مرصوص تا اولیایِ یکدیگر قرآن کریم، آنگاه که جامعه‌ی ایمانی را توصیف میکند، آن را به مثابه‌ی یک کالبدِ واحد یا یک بنایِ استوار تصویر مینماید. تعبیرِ شگفت‌انگیزِ بُنیانُ مرصوص (صَف: ۴)، یعنی بنایی که اجزای آن با سربِ گداخته به هم جوش خورده‌اند، صرفاً یک تشبیه‌ی شاعرانه نیست، بلکه یک اصلِ جامعه‌شناختی الهی است. در چنین بنایی، هر آجری که ترک بردارد، استحکامِ کلِ بنا را به خطر انداخته است. دردِ یک عضو، تبِ کلِ پیکر است. غیرت در منطقِ قرآن، همان حساسیتِ ذاتیِ اجزای این بنا نسبت به یکدیگر است؛ همان دردِ انگشتِ پایِ یک مسلمان در خراسان است که در قلبِ مسلمانی دیگر در خوزستان احساس میشود. این همان حقیقتی است که

در آیهی وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (توبه: ۷۱) تجلی مییابد. این ولایت متقابل، یک قرارداد سیاسی نیست؛ یک پیوند وجودی و ایمانی است. بر اساس این پیوند، هر مؤمنی، ولی و سرپرست مؤمن دیگر و مسئول زخم‌ها و دردهای اوست. حال سوال بنیادین اینجاست: چگونه میتوان مدعی این ولایت ایمانی بود، اما از زخم برادران خود در داخل ایران، شادمان شد یا نسبت به آن بیتفاوت بود؟ این بیتفاوتی، این تماشای رنج از پشت سنگر امن اپوزوسیونی، دقیقاً به معنای پاره کردن این پیوند ولایت و خروج از تعریف قرآنی مؤمن است. این، کفر ورزیدن به اصل بنیان مرصوص و رضایت دادن به فروپاشی بنایی است که خداوند خواهان استحکام آن است. این، خود بیغیرتی است در عمیقترین معنای کلام.

غیرت در ترازوی علوی: فریاد برای خلخال زن یهودی
 برای آنکه عیار غیرت را بسنجیم، باید آن را بر شاهین ترازوی علی (ع) بگذاریم. در خطبه‌ی بیست و هفتم نهج البلاغه، آنجا که خبر تعرض لشکریان معاویه به شهر انبار و ربودن خلخال از پای یک زن غیرمسلمان معاهد (ذمی) به گوش امیرالمؤمنین (ع) میرسد، تاریخ یکی از شکوهمندترین تجلیات غیرت الهی را ثبت میکند. علی (ع) نمیگوید او که مسلمان نبود؛ نمیگوید او که از شیعیان و طرفداران ما نبود؛ نمیگوید این یک مسئله‌ی امنیتی جزئی در یک شهر دورافتاده است. او فریاد برمیآورد: **فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهٍ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهٍ عِنْدِي جَدِيدًا**. یعنی اگر مسلمانی پس از این واقعه از شدت غصه بمیرد، نه تنها ملامتی بر او نیست، که در نزد من سزاوار چنین مردنی است. این، قله‌ی غیرت است. غیرت علوی، مرز جناح و مذهب و عقیده نمیشناسد؛ دایره‌ی آن انسانیت و امنیت شهروندی در سایه‌ی حکومت عدل است. حال، اپوزوسیون را چه شده است که نه برای خلخال پای یک زن غیرمسلمان، که برای فرو ریختن سقف خانه‌ی هموطن خود، برای گریه‌های مادران مدرسه میناب و...، تنها به دلیل که تفکر سیاسی اش با ما متفاوت است، غصه‌ای به دلشان نمینشیند و رگ غیرتشان نمیچنبد؟ و حتی شادی هم می‌کند؟ آیا این چیزی جز سقوط از قله‌ی غیرت علوی به دره‌ی عصبیت جاهلی است؟ همان عصبیتی که

حضرتش در خطبه‌ی قاصعه، آن را از نفخ شیطان و خوی تکبر میداند و امت را از آن برحذر میدارد.

آسیب شناسی بی‌غیرتی مُدرن: شماتت، کوریِ عمدی و خیانتِ نخبگانی بی‌غیرتی مدرن، سه نشانه‌ی روشن دارد ..
نشانه‌ی اول، شماتت است. آنگاه که مشکلی برای ایرانیان داخل کشور بوجود بیاید، به جای همدردی و تلاش برای حل مشکل، زبان به شماتت و طعنه گشوده میشود. خوب شد، تا شما باشید پشت این نظام در نیاید و... این جمله و شبیه به این جمله ها، اعلام رسمی مرگ غیرت و فروپاشی بنیانِ مرصوص است. این جمله یعنی دردِ تو، دردِ من نیست؛ بلکه مایه‌ی مسرتِ من است. این همان منطقِ شیطانی است که از رنجِ انسان، لذت میبرد.

نشانه‌ی دوم، کوریِ عمدی است. آنگاه که یک دستاوردِ ملی توسطِ نظام عزیزمان رقم می‌خورد، یا آن را نمیبینند و یا با هزار توجیه و بهانه، آن را تخریب و بی ارزش میکنند. و برعکس، آنگاه که یک مشکلِ بزرگ و ملی پدیدار میشود، تنها به این دلیل که پذیرشِ آن ممکن است به نفعِ نظام تمام شود، آن را انکار یا کوچک نمایی میکنیم. این کوریِ خودخواسته، خیانت به حقیقت و مصداقِ خَتَمَ اللّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ (بقره: ۷) در مقیاسِ اجتماعی است.
نشانه‌ی سوم که از همه خطرناکتر است، خیانتِ نخبگانی است. آن دسته از خواص و نخبگانِ سیاسی، فرهنگی و رسانه ای که به جای آنکه حکمِ طبیبِ جامعه را داشته باشند و مرهم بر زخم ها بگذارند، خود تبدیل به سرچشمه‌ی عفونت و تفرقه میشوند. آنان با دمیدن در آتشِ اختلافات، با مرزبندی های کاذب و بر اساسِ منافعِ تنگ نظرانه شان، بزرگترین ضربه را به سرمایه‌ی اجتماعی و غیرتِ ملی وارد میکنند. اینان مصداقِ همانهایی هستند که امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ی ۵۳ به مالک اشتر، آنان را از نزدیک شدن به خود برحذر میدارد: اَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنُوهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ. یعنی دورترین و منفورترین رعیت نزدِ تو، باید کسانی باشند که بیش از همه در پی عیبجویی از مردم اند.

یادداشت نوزدهم

پایان عصر حرف درمانی

شبی را تصور کنید که در سکوت محض، تنها صدایی که به گوش می‌رسد، چکه‌ی ممتد و موزون یک شیر آب خراب در آشپزخانه است که در ابتدا قابل تحمل است ولی با گذشت زمان، هر چکه، مانند پتکی بر اعصاب انسان است.

این صدای کوچک و مزاحم، استعاره‌ای دقیق از وضعیت جوامعی است که در اقیانوسی از تحلیل‌های کلان و نظریه‌های بزرگ غرق شده‌اند، اما از حل مسائل کوچک و ملموس خود عاجزند. برخی از ما به ملت‌هایی بدل شده‌ایم که ساعت‌ها درباره‌ی مسیر حرکت کشتی بحث می‌کنیم، در حالی که آب از شکافی کوچک به درون آن نفوذ می‌کند و هیچکس برای بستن آن شکاف از جای خود برنمی‌خیزد.

در جنگ 8 ساله و 12 روزه هم، شاهد تولد و مرگ نظریه‌هایی بوده‌ایم؛ مناظراتی داغ بر سر مفاهیمی انتزاعی که اغلب، هیچ نسبتی با زندگی روزمره‌ی یک شهروند عادی ندارند. و در همان حال، در متون وحیانی و تاریخی خودمان، یک اصل بنیادین را بازیافته‌ام که امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازخوانی است: اصالت عمل بر کلام.

خداوند، با شدیدترین لحن، کسانی را مورد عتاب قرار می‌دهد که صرفاً سخن می‌گویند: **كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ** (نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که به آن عمل نمی‌کنید - سوره صف، آیه 3). این آیه یک بیانیه‌ی اخلاقی صرف نیست؛ یک قانون جامعه‌شناختی دقیق است. جامعه‌ای که در آن گفتن جای انجام دادن را بگیرد، دچار تورم کلام و فرسایش اعتماد می‌شود و در نهایت، خشم الهی را که همان فروپاشی مبتنی بر سنت‌های لایتغیر اوست، برای خود می‌خرد.

تاریخ اسلام، مملو از این دوگانه‌ی کلام انتزاعی و عمل انضمامی است. دورانی که تمدن اسلامی در اوج شکوفایی بود، دورانی بود که پیامبر آن،

اقتصاد واقعی را می دانستند، و جانشینش یک کشاورز مولد بود. امیرالمؤمنین علی (ع)، آن اقیانوس بیکران حکمت که نهج البلاغه اش قرن هاست ذهن فلاسفه را به چالش میکشد، در دنیای واقع، مرد نخلستان ها و قنات ها بود و مفید بودن را در عالیترین سطح معنوی و مادی آن به نمایش گذاشت. اما در مقابل، در دوران غیبت، دلیل انحطاط، همواره عصرهای غلبه‌ی جدل های بیحاصل کلامی بوده اند. زمانی که نخبگان بغداد یا قرطبه سرگرم بحث درباره‌ی جزئیترین مسائل نظری بودند، دشمنان واقعی با چکمه های عملگرایشان، دروازه های شهر را به صدا درمی آوردند. آنجا که حرف فضیلت اصلی شد، میدان از دست رفت.

امروز، در ایران عزیز ما، ما با نسخه‌ی مدرن همین چالش روبرو هستیم. جامعه هر چند حداقلی از تحلیلگران، نظریه پردازان و سخنرانانی که برای هر دردی، هزار تشخیص و هیچ درمان عملیای تجویز نمیکنند، اشباع شده است. فضای مجازی در بخشی موارد به بزرگترین کارخانه‌ی تولید حرف کم عمل یا بی عمل بدل گشته است. همه میدانند مشکل چیست، همه انگشت اتهام را به سوی دیگری نشانه میروند، و همه در جایگاه تماشاچی دلسوزی نشستند که برای بازیکنان خسته‌ی زمین، نسخه های پیروزی میپيچند. این وضعیت، یک اعتیاد به تحلیل را پدید آورده که لذتی کاذب از فهمیدن میدهد، اما قدرت تغییر دادن را از ما سلب میکند.

در چنین شرایطی، انقلابیترین، وطن پرستانه‌ترین و حتی منتقدانه‌ترین اقدام، تعمیر همان شیر آب چکه کن است. بله، به همین سادگی. مفید بودن، امروز تنها معیار صدق هر ادعایی است. اگر ادعای عشق به وطن داریم، اگر خود را دلسوز مردم میدانیم، بگوییم در ماه گذشته، کدام مشکل کوچک ملموس را از دوش محله یا فامیل برداشته ایم؟ کدام جوی آب را پاک کرده ایم؟ به کدام سالمند تنها در خریدش کمک کرده ایم؟ کدام نهال را در پیاده‌روی مقابل خانه مان کاشته ایم؟ ایران امروز، مرد پای کار میخواهد. کسی که آستین ها را بالا بزند، دستهایش را خاکی کند و یک درد را به یک درمان کوچک تبدیل کند.

این منطق حتی در خالصترین ارتباط انسان با خدا نیز جاری است. اذان و اقامه، اعلام موضع و بیان اعتقاد است؛ مقدمه ای باشکوه برای یک

اتفاق بزرگ بنام نماز، اما در نقطه ای، مؤذن فریاد میزند: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ؛ دیگر وقتِ تعریف و توصیف تمام شد، باید برخیزی، قیام کنی و وارد عمل شوی. جامعه‌ی ما نیز بیش از حد در مرحله‌ی تعریف‌ها مانده است. وقتِ قد قامتِ العمل فرا رسیده است..

یک نکته‌ی ظریفِ روانشناختی نیز در این میان نهفته است. من از روی تجربه‌ی زیسته‌ام دریافته‌ام، هرگاه فردی را میبینم که بیش از حد در مباحثِ سیاسی انتزاعی غرق شده و با خشونت و قاطعیتِ تمام، دیگران را به باد انتقاد میگیرد، تقریباً می‌دانم که او چون نمی‌خواهد دنیایِ واقعی پیرامونش را تغییر دهد، به دنیایِ کلمات پناه میبرد و در آنجا با شمشیرِ زبان، پیروزی‌هایِ خیالی کسب میکند. اما برعکس، مردِ میدان، کسی که در کفِ جامعه با مشکلاتِ واقعی دست و پنجه نرم میکند، خودبه‌خود متواضع‌تر، مهربان‌تر و منصف‌تر میشود. میدان، کلاسِ درسی است که به انسان می‌آموزد واقعیتِ واقعی چیست و حلِ مسائل چقدر به همکاری و همدلی نیاز دارد. چنین فردی، ناخن‌هایش را نمیگیرد. نه اینکه بیتفاوت شود، بلکه میفهمد که برای ساختن، به دستانی نیاز است که نوازش میکنند، نه چنگ‌هایی که میخراشند. او انرژیِ خود را صرفِ هل دادنِ سنگ‌ها از سرِ راه نمی‌کند، نه پرتابِ آنها به سوی دیگران. بیایید با خود عهد ببندیم که در کنارِ هر کارِ فکری و نظری که انجام میدهیم، یک کارِ عملی ملموس نیز در برنامه‌ی هفتگیِ خود بگنجانیم. بیایید فضیلت را بازتعریف کنیم. فضیلتِ امروز، نه در حجمِ اطلاعاتِ انباشته در ذهن، که در میزانِ مفید بودن برای خانواده، همسایه و محله است. انقلابِ حقیقی، انقلابِ شیرِ آبِ تعمیرشده است؛ انقلابی عمیق، بیصدا، اما عمیقاً سازنده که خانه‌هایمان را از صدایِ استیصال نجات میدهد و آرامش را به آجرهایِ این سرزمین بازمیگرداند.

یادداشت بیستم

اعتیاد به مقصریابی؛ آن زهر شیرینی که یک ملت را فلج میکند

در تاریخ تفکر بشری، لحظاتی وجود دارد که یک خطا، از سطح یک اشتباه ساده فراتر رفته و به یک الگوی رفتاری و سپس به یک مکانیسم دفاعی جمعی بدل میشود. اما فاجعه بارترین حالت زمانی است که آن مکانیسم دفاعی، خود به یک اعتیاد روانی تبدیل شود؛ اعتیادی که در کوتاه مدت، لذتی فریبنده از جنس حق به جانبی و بی گناه انگاری تولید میکند، اما در بلندمدت، اراده، مسئولیت پذیری و قدرت ساختن را از یک ملت سلب مینماید. امروز، بخشی از جامعه دلسوزان، با تمام غنای تاریخی و ظرفیت های انسانی اش، به نظر میرسد که سخت به این ماده مخدر ویرانگر، یعنی اعتیاد به مقصریابی، خو گرفته است.

منطق قرآن، این کتاب شگفت انگیز انسانشناسی، بر یک اصل استوار بنا شده است: مسئولیت فردی و جمعی. آیهی بنیادین **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** (خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمیدهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند - سوره رعد، آیه ۱۱)، صرفاً یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه دقیق ترین فرمول جامعه شناختی تغییر است. این آیه، مرکز ثقل اراده را از بیرون به درون منتقل میکند. بر اساس این منطق، جستجوی مستمر برای یک مقصر بیرونی به عنوان علت العلل تمام ناکامی ها، در حقیقت نوعی فرار از مسئولیت تغییر درونی و به بیانی دیگر، نوعی شرک مدرن است؛ شرک ورزیدن به ارادهی غیر و نادیده گرفتن قدرت ارادهای که خداوند در نهاد انسان به ودیعه گذاشته است.

دراماتیک ترین تصویر این دوگانهی مسئولیت پذیری و مقصریابی را میتوان در نخستین کنش انسانی پس از خطا، در داستان آدم و ابلیس، مشاهده کرد. آنگاه که هر دو از فرمان الهی سرپیچی کردند، پاسخ هایشان، سرنوشت ابدی آنها و پیروانشان را رقم زد. آدم (ع) با فروتنی و

شجاعت، مسئولیت کامل عملش را پذیرفت و گفت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا (پروردگارا، ما به خود ستم کردیم). او انگشت اتهام را به سوی خویش گرفت. اما ابلیس، با تکبر و فرافکنی، گفت: فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي (پس به سبب آنکه تو مرا گمراه ساختی). او مقصر را خداوند دانست. اولی به مقام خلیفه‌اللهی و مسیر توبه و رشد بازگشت و دومی برای همیشه از درگاه رحمت رانده شد. جامعه‌ی امروز ما باید از خود پرسد که در مواجهه با مشکلاتش، بیشتر به کدام الگو شباهت دارد؟ آیا ما ملتی آدم گونه هستیم که به سهم خودمان در آن نقص یا ناکارآمدی یا خطا، اعتراف کرده و به دنبال جبرانیم، یا جامعه‌ی ابلیسی که دائماً در حال یافتن کسی یا چیزی برای مقصر دانستن هستیم تا بار سنگین مسئولیت را از دوش خود برداریم؟

این اعتیاد، مانند هر ماده‌ی مخدری، علائم بالینی مشخصی دارد. نخست، لذت کاذب تحلیل. فرد معتاد به مقصریابی، از اینکه میتواند یک زنجیره‌ی طولانی از علل و عوامل بیرونی برای وضعیت نامطلوب خود ردیف کند، احساس دانایی و برتری میکند. او ساعت‌ها در محافل دوستانه یا در فضای مجازی، با حرارت از توطئه‌ها، بیکفایتی دیگران و بن بست‌های ساختاری سخن میگوید و از این دانستن، لذتی آنی میبرد، غافل از آنکه این لذت، دقیقاً همان چیزی است که او را از انجام دادن بازمیدارد. دوم، پرستیژ کاذب انتقاد. در جامعه‌ی معتاد به مقصریابی، تندترین و گزنده‌ترین منتقدان، اغلب به عنوان دلسوزترین و فهیمترین افراد ستایش میشوند. این پرستیژ، فرد را تشویق میکند تا به جای حل یک مسئله‌ی کوچک، به نقد کلانترین ساختارها پردازد، چرا که نقد کلان، هیجان‌انگیزتر و کم‌هزینه‌تر از عمل جزئی است. در نتیجه، جامعه پر میشود از مدعیان کم‌خاصیت؛ افرادی که برای همه چیز راه حل دارند اما حاضر نیستند حتی زبانه‌ی مقابل خانه‌ی خود را بردارند و ادامه این روند، شیوع بی‌خاصیتی را نهادینه خواهد کرد که معتقدم منتقدان و تحلیل‌گرانی حنجره مشروع دارند که بخشی از برنامه روزانه‌ی شان را بشکل مستقیم یا غیر مستقیم در صف جهادند..

تاریخ تمدن اسلامی، گواه روشنی بر این مدعاست. دوران شکوفایی علمی و فرهنگی ما، دوران غلبه‌ی نگاه آدمگونه بود. دانشمندان و حکمای آن عصر، خود را مسئول شناخت جهان و حل مسائل آن میدانستند. آنها

منتظر نماندند تا کسی بیاید و شرایط را برایشان مهیا کند؛ خودشان رصدخانه ساختند، مدارس و بیمارستان تأسیس کردند و در ضمن آن اقدام ها، کتاب نوشتند. اما عصرهای انحطاط، همواره با شیوع بیماری مقصریابی و توجیه‌تراشی همزمان بوده است. آنگاه که اندیشمندان به جای تولید علم، سرگرم یافتن مقصر برای عقب ماندگی خود شدند، آنگاه که لشکرکشی های خارجی یا توطئه های داخلی به تنها دلیل شکست ها بدل شد، مرگ خلاقیت و توقف حرکت آغاز گردید.

ایران امروز، بیش از هر زمان دیگری به کار، کار و فقط کار نیاز دارد. انرژی روانی یک ملت، منبعی محدود است. ما نمیتوانیم این سرمایه‌ی گران بها را همزمان صرف دو کار متضاد کنیم: ساختن و سرزنش کردن. هر ساعتی که در رینگ های بی پایان مبارزه برای اثبات اینکه مقصر کیست تلف میشود، ساعتی است که از عمر ایستادگی و مقاومت، از زمان حضور پرکیفیت در کف خیابان ها، و از فرصت ایجاد یک گفتمان حداکثری مولد کاسته میشود. ترک این اعتیاد، دردناک است. زیرا اولین قدم آن، پذیرش این حقیقت تلخ است که من هم بخشی از مسئله هستم. این اعتراف، نیازمند شجاعتی است که لذت فریبنده‌ی قربانی بودن را از انسان میگیرد، اما در عوض، قدرتی عظیم به او میبخشد: قدرت اقدام. بیایید این نسخه‌ی شفابخش قرآنی را برای خودمان تجویز کنیم: از امروز، هرگاه خواستیم درباره‌ی مشکلی، انگشت اتهام را به سوی کسی یا چیزی نشانه رویم، لحظه‌ای درنگ کرده و از خود پرسیم: سهم من در ایجاد یا تداوم این مشکل چیست؟ و فارغ از اینکه مقصر کیست، اولین قدم عملی که من برای حل این مسئله، در مقیاس خودم، میتوانم بردارم چیست؟ پاسخ به این دو پرسش، آغاز فرآیند ترک اعتیاد و اولین قدم در مسیر تبدیل شدن از یک تحلیلگر فلج به یک عامل تغییر موثر است. ایران ما امروز، نه به تحلیلگران بیشتر، که به اهل اقدام بیشتری نیاز دارد؛ کسانی که به جای نفرین کردن تاریکی، شمع می افروزند.

یتیم خانہ ی سیاست

در هر خانه ای که والدین، روز و شب، بر سر میراث و حقانیت خود با یکدیگر به نزاع برمیخیزند، فرزندی است که در سکوت، به گوشه ای پناه میبرد. او نه جانب پدر را میگیرد و نه مادر را؛ چرا که میبندد در این هیاهوی سهم خواهی، آنچه قربانی میشود، خود خانه است. او آرزوی یک روز آرام را دارد؛ روزی که صدای فریادها جای خود را به صدای زندگی بدهد. این فرزند، یتیم سیاست است که بلا تکلیف و ابزاری برای گزش ها شده است.

قرآن کریم، آنگاه که میخواهد عمیقترین آسیب اجتماعی را معرفی کند، به تفرقه اشاره میکند و آنگاه که راه نجات را نشان میدهد، به یک ریسمان مشترک فرا میخواند: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** (و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳). مفسران در طول تاریخ، برای این حبل الله مصادیق گوناگونی ذکر کرده اند، اما در بستر ملت عزیزتر و قهرمان مان، آیا میتوان ریسمانی محکمتر و ملموستر از خود وطن یافت؟ وطن، آن مفهوم مقدسی که سرنوشت مشترک، تاریخ مشترک و آیندهی مشترک همه ی ما به آن گره خورده است. منطق قرآنی به ما می آموزد که هرگاه جناح بندی ها و نامگذاری های سیاسی، بر این ریسمان وحدتبخش پیشی گیرند، جامعه در مسیر فروپاشی گام برداشته است. تاریخ اسلام، که اوراق آن را بارها و بارها کاویده ام، گواهی میدهد که بزرگترین ضربه ها نه از جانب دشمنان خارجی، که از دل تفرقه های داخلی بر پیکر تمدن اسلامی وارد آمد. داستان تلخ سقوط اندلس، پیش از آنکه داستان شکست در جنگ باشد، روایت غم انگیز امیران کوچک و متفرقی بود که هر یک، خود را بر حق میدانستند و از تمامیت آن سرزمین باشکوه غافل بودند. امروز، بخش عظیمی از مردم کف جامعه حاضر در صحنه، در حال تجربه ی یک بی پناهی سیاسی عمیق هستند. آنان با گوشت و پوست

خود دریافته اند که دعوای سیاسی، به جای حل مسائل واقعی زندگی‌شان - از اقتصاد خانواده تا... - صرفاً بر حجم کینه‌ها و فاصله‌ها می‌افزاید. این اکثریت خاموش، از دو طرف این منازعه سرخورده است. از یک سو، گفتمانی را می‌بیند که گاه به نام ارزش‌ها، کارآمدی و پاسخگویی به نیازهای ملموس جامعه را به حاشیه می‌راند و از سوی دیگر، با جریانی مواجه است که به نام نقد یا صلح، گاه چنان بنیان‌ها را هدف می‌گیرد که گویی راه اصلاح، از مسیر ویرانی کامل خانه می‌گذرد و این شهروند سرگشته، در این میان، نه آن است و نه این. او به دنبال گفتمانی می‌گردد که مفید بودن را شرط اول حقانیت آن گفتمان بسنجد و بداند و بنامد.. اینجاست که مفهوم یتیم‌خانه‌ی سیاست متولد می‌شود. این یتیم‌خانه، نه یک مکان فیزیکی، که یک سنگر هویتی است. پناهگاهی برای میلیون‌ها ایرانی که با ادبیات سیاسی کارها، احساس بیگانگی می‌کنند و تصور مینمایند که در وفاداری خالصانه‌شان به ایران، تنها هستند. این یادداشت می‌خواهد به آنها بگوید: شما تنها نیستید. شما اتفاقاً بدنه‌ی اصلی و نقطه‌ی ثقل آینده‌ی ایران هستید. شما آن نیروی سوم قدرتمندی هستید که تاکنون به دلیل پراکندگی و نداشتن یک نام مشخص، نادیده گرفته شده‌اید و با همین شماها امپراطوری بزرگ و تاریخی ایران انقلابی مان را خواهیم ساخت.

هویت این گروه، یک هویت ایجابی است، نه سلبی. ما خود را با نبودن تعریف نمی‌کنیم، بلکه با بودن تعریف می‌کنیم. ما طرف ایران هستیم. این یعنی چه؟

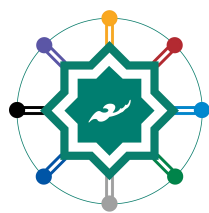
1- طرف وحدت در برابر تمام کفر: ما هر گفتمانی را که بر شکاف‌های قومی، مذهبی یا سیاسی بدمد، خیانت به حبل‌الله و ریسمان وحدت ملی میدانیم. ایران، خانه‌ی همه‌ی ایرانیانی است که در برابر متجاوزین به آب و خاک و عقایدشان تبدیل به ارتش 90 میلیونی از آرش‌ها و حاج قاسم‌ها می‌شوند و دشمن، همه دشمن خواهد ماند.

2- طرف کارآمدی: برای ما، بهترین سیاستمدار، نه آنکه سخنورتر است، بلکه آنکه یک مشکل واقعی را از روی زمین برمی‌دارد. معیار ما، به اصطلاح، شیر آب تعمیر شده است، نه بیانیه‌ی پرطمطراق.

3- طرف آینده: ما به جای غرق شدن در گذشته و مقصریابی‌های بی پایان، نگاهی به آینده است. پرسش اصلی ما این نیست که چه کسی

مقصر بود؟، بلکه این است که اکنون برای ساختن فردایی بهتر، چه باید کرد؟.

این یتیم خانه، پناهگاهِ ضعف نیست؛ کانونِ قدرتی نوین است. قدرتی که از هیاهوی رسانه ای تغذیه نمیکند، بلکه ریشه در وجدانِ بیدارِ میلیون ها معلم، پزشک، کارگر، مهندس و کارآفرینی دارد که هر روز در کف خیابان ها با حضور تاریخی شان، آجری بر روی آجر تثبیت نظام مقدس مان می گذارند و ایران را زنده نگاه میدارند. زمانِ آن فرارسیده است که این اکثریتِ خاموش، به یک اکثریتِ موثر و آگاه بدل شود. ما باید یکدیگر را پیدا کنیم، این هویتِ مشترک را به رسمیت بشناسیم و تبدیل به صدای ایران بزرگ و مقتدر بکنیم. صدایِ ما، فریادِ تفرقه نیست؛ بلکه نجوایِ آرام و قدرتمندِ دعوت به ساختن است. صدایِ ما میگوید که پیش از آنکه با عینک اصول گرا و اصلاح طلبی نگاه کنیم، باید با عینک ایرانی نگاه کنیم که اگر به نظام مسایل امروزی از زاویه ایران و ایرانی بنگریم، خود بخود به وحدت حداکثری تاریخی و هم افزایی و همدلی برای ایران مقتدر خواهیم رسید. امروز، ایرانی بودن، یعنی پایِ کارِ ایران ایستادن. یعنی هر حرفی و هر قدمی و هر قلمی باید برای این روزهای جنگ ایران و ایرانی مان در برابر همه کفر، مفید باشد این، همان راهی است که میتواند فرزندانِ سرگشته‌ی این خانه را دوباره گرد هم آورد و از این یتیم خانه، یک خانه‌ی آباد و پر امید بسازد.



گروه بنیاد حقوق انسانی، صیقل